جزی در کاغذ بپیچیده آورد پیش شیخ داشت و مکتوبی دست
شیخ داشت و سلام کرد و باز گشت بندگی شیخ بعد و آن درویش را
اشارت کردند و فرمودند که هر چه درین کاغذ است بستان
و ببر و آن درویش بحکم اشارت آن کاغذ را پیچیده گرفت
و شیخ درون محل شدند و شیخ بهاء الدین باجن قدس سره
میگوید که با باهم وداع کردند و من آن درویش را طلبیدم
و پرسیدم که درین کاغذ چیست آن درویش پیش با کاغذ
کشاده کرد سوازنه یک سیر طلاء خالص بود گفتم ببر و ترا شیخ
مرحمت فرمودند آن درویش رفت قدری من آنجا
نشستم خادمان شیخ را پرسیدم که امروز در خانه شیخ
چه احوال است خادمان شیخ گفتند امروز سیوم فاقه است
نقلست که بندگی مخدوم شیخ رحمت الله روزی که اسباب
تنعم و خوردن در خانه موجود یافتی فرمودی که افسوس امروز
خانه من بخانه فرعون و قارون میمانه و شبی که دران شب
چراغ درون خانه موجود نشدی بسبب نایافتگی در آن وقت

باصد ناز و نیاز این بیت میخواندند **بیت** دانگی نیست که روغن
بچراغ افروزیم ذوق را باش که بر نقره و زر میخندیم **نقلست**
که میفرمودیم که وصالها در شنیدن سرود داشت و هر وقتی که
بندگی مخدوم شیخ رحمة الله را بشنیدن سرود تواجد میشد
بر عادت حضرت مصطفی علیه السلام یعنی چند قدم می رفتند
و می آمدند و گاهی در تواجد تا دو گاه زاری میکردند یکروز دو کس
از غیب پیدا شدند که جبهه ایشان مثل آفتاب می درخشید
پیش حضرت شیخ شدند و با شیخ مصافحه کردند و مقابل زانو
زده نشستند و پرده سرود نواختند حضرت مخدوم را بر معتاد
قدیم تواجد شد و بعد از تسکین تواجد آن دو کس را
وداع کردند و خود به درون حجره شدند خرقه از ذات مبارک خود
کشیدند فرمان خلافت و خرقه پیچیده در یکی بستند پسر عم
خود را که نام ایشان شیخ ابواحمد ابن عطاء الله ابن شیخ
نصر الله بود طلبیدند ایشان حاضر شدند حضرت مخدوم
آن خرقه و فرمان که در جامه بسته بود همچنان بدست ایشان

دادند و فرمودند که برادرم ابواحمد این امانت را در خانه خود نگهدار
و بعد از وفات ما خواهر زاده ما خواهد آمد او را این امانت بسپارید علامت
او اینست که شما نام او پرسید و او نام خود با نامهائی پدران
خواهد گفت خود گوید بعده شما این خرقه را کشاده در فرمان ملاحظه کنید
اگر نام او و آسامیهای پدران او موافق عبارت فرمان باشد
این خرقه و فرمان تسلیم وی کنید این نصیحت فرمودند و با ایشان
وداع کردند و خود مشغول شدند علی الصباح خادمان و طالبان
حاضر شدند چه بینند که ذات مبارک مخدوم را اندکی مرض پیدا شده
است همدران اثنا سلطان محمود بن محمد شاه گجراتی بخدمت مخدوم
آمد مخدوم درون حجره طلبیدند سلطان آمد و سر بسجود آورد و نشست
خادمان مخدوم سلطان محمود را گفتند که امروز ذات مبارک
شیخ را اندکی مرض پیدا شده است سلطان محمود بخدمت مخدوم
عرض نمودند اگر رضا باشد طبیب حاذق را ارسال کنم مخدوم
از جهت اتباع سنت بر آمدن طبیب راضی شدند که پیغامبر علیه
الصلوة والسلام نیز مداوی کرده فرموده [illegible] تکیه کرده اند و با سلطان

وداع کردند سلطان رفتند و طبیبی که در علم طب حاذق بود فرستادند
طبیب آمد و نبض مخدوم دید شیخ بزبان حال فرمودند مصرع نبضم چه
بنگری ز سرم بگذر ای طبیب ❊ کین دل مریض را الم لا دوا گرفت ❊
طبیب حاذق و صاحب فهم بود آهسته خادمان مخدوم را گفت
که شیخ را مداوای جگر نیست چه تداوی کنم که در شکم ایشان
جگر نمانده است و تمام جگر سوخته شده است سخن طبیب در سمع مبارک
مخدوم رسید فرمودند که راز تو نقص خواهند کرد و بسیار تاکید کردند
که این سر پیش کسی نباید گفت و با طبیب وداع کردند طبیب
پیش سلطان محمود آمد و عرض کرد مرضی که ذات مبارک شیخ را
شده است در مداوی کردن آن عاجزم طبیب دیگر حاضر بود سلطان
آن طبیب را فرستادند که معالجه کند تا صحت روی نماید بندگی شیخ
فرمودند که یاران اهل شرع تداوی کنند و شفا از حضرت حق خواهند
اما اهل حقیقت نظر بتقدیر دارند چنانکه شعر علاج خویش بکن صانع
ای طبیب این ❊ که بر جراحت عاشق دوا ندارد سود ❊ بعده طبیب
[illegible] تداوی کرد شیخ با طبیب وداع کردند و همه را گفتند

که از حجره بیرون شوند و بعد ساعتی بحکم اشارت بندگی شیخ
خادمان درون حجره شدند دیدند که شیخ تکیه کرده سوی قبله
مربع نشسته جان بجانان سپردند انا لله و انا الیه راجعون
خادمان شیخ را برداشته خوابانیدند و خود بعد از تکفین
و تجهیز مشغول شدند سلطان محمود را خبر رسید که مخدوم شیخ
رحمت الله قدس سره بدار البقا رحلت فرمودند سلطان
با تمام مشایخ و علما که در آنوقت در حیات بودند حسرت و ندامت
خوردند و پیاده حاضر شدند و بدست خود غسل دادند و مستعد کرده
در پالکی کردند یک طرف پالکی را سلطان محمود تا قبر بر کتف
خود برداشته و بدست خود در قبر سپردند فی التاریخ التاسع عشر
من شهر جمادی الاخر فی سنه سبع و سبعین و ثمانمایه
و عمر شریف پنجاه و پنج سال و مدت مشیخت چهل و چهارده سال
تاریخ وصاله قدس سره شعر رحمت الله که بد او قطب عزیز ❊
شد مسافر بسوی باغ بهشت ❊ سال آن چون طلبیدم ز خرد ❊
رحمت عالمیان بود نوشت ❊ و ایضاً رحمت از درد او و ردخته

رضوان او که رشک فردوس برین است ریخته نور شیخ نور کرب
دریای ساتربتی که کعین سلسبیل است و آباد آن کرده آنحضرت است
واقعست رحمة الله علیه رحمة واسعة ما دامت الشمس طالعة مضیئة والقمر لامع

سید برهان الدین عبد الله قطب عالم بخاری قدس سره

مرید و خلیفه والد خود سید ناصر الدین محمود و والد ایشان بعد از
الباس خرقه بعم خود سر الله المتعال امیر سید محمد راجو قتال
سپردند و در دامن برادر جد خود تربیت یافته وجد ایشان
سید الاقطاب مخدوم جهانیان علیه الرضوان در حق ایشان
بشارت فرموده بودند چنانچه منقولست از حضرت المشهور فی الفلک
الاعلی سید ناصر الدین محمود که میفرمودند روزی حضرت والدی
سید الاقطاب بمن فرمودند که ای فرزند در خانه تو از بی بی ماجوه
بهنانی پسری متولد شود که وارث اسم اعظم و لیلة القدر باشد
و غلاف بالش مبارک که در حالت انکار ان شب قدر دریافته
بودند مرحمت کردند و فرمودند که شب ششم از تولد آن پسر را
ازین جامه پیراهن بسازی و در روی به پوشانی و تولد مبارک ایشان

بتاریخ چهاردهم ماه رجب قدره سنه اثنین و سبعمایه بوده
وقت صبح بعد وفات مخدوم جهانیان علیه التحیة والرضوان
بچهار سال و هفت ماه و چهار روز بود و با کمال زهد و اقامت
در دو کوشش حق پوشش ایشان و والد ایشان سید ناصر الدین محمود
قدس الله سره گفته. و عمر شریف حضرت ایشان انار الله برهانه
شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز رسید
چنانکه اسم محی افصاح از ایام حیات آنحضرت میکند نقلست
در مدارج المعارج سید عثمان شمع ربانی مسطور است که شیخ
پیر دستگیر من مسکین قطب العالمین برهان الحق والدین در آغاز
ذکر از گنبد خانقاه ملک صلاح الدین در حالت وجد از شهر نهرواله
در خطهٔ احمد به روضه مبارک جد خود سید جلال الدین مخدوم جهانیان
علیه الرضوان بیک ساعت رفتی و باز آمدی و خواهرزاده او شیخ
عیسی نام درین سیر سریع مصاحب بود انتهی کلامه و ظاهر
کیفیت سیر مذکور از خدمت شیخ عیسی ظهور یافت که با همنشینان خود
در میان نهاد که مرا یک ساعت بحضرت احمد برد و غلاف قبر

وچنین بود

مبارک سید الاقطاب مخدوم جهانیان علیه الرضوان نموده‌اند چنین
واین سبوچه مسین را از آب دریای آنجا پر کرده آورده ام
دران آب حاضران واهل بیت را خورانیدند واستر حال بر حضرت
قطبیه اطهر الله برهانه غالب بود چنانکه نوه ایشان بهتر رابتاکید تمام
در ته زمین کرده ~~مستور~~ نموده بودند و بر اظهار کننده آن دعای علیه
نموده وقصه آنچنان بود که چوبی خاردار در صحن خانه آنحضرت
افتاده بود شبی بوقت تهجد بجهت طهارت برخاسته بودند
وپای مبارک بچوب خورد که سخت رسید چنانکه پای مبارک
خون آلوده گشت بزبان آنچه فرمودند که ای پای [illegible]
یعنی چه چیز است آهن است یا چوب است یا سنگ است چون روز دیگر
گشت ظاهر شده که هر سه صفت در وی موجود است چون
خبر بآن حضرت رسید بجا دمی فرمودند که گوشه کوتی بکن و آن
شی را مدفون ساز خادم همچنان کرد و باز فرمودند که اظهار
کننده این کشتی مقطوع النسل خواهد بود آخر الامر بعد وفات
آنحضرت مردی بود از جریدان حضرت سید احمد الشهیر بمیان

بمیان میر برادر آنحضرت و برادر اعیانی حضرت شاهیه کان الله له
و آن یک لخت آن اعجوبه الهی را ظاهر ساخت **نقلست** که در سنه
هفتصد و یازده که عمر مبارک به بیست و پنج سالگی رسیده بود ایشان را
جذبه رسید و حجاب از پیش دور کردند بحدیکه اگر کسی پس دیوار
میگذشت بعینه میدیدند و میگفتند فلان میرود و فلان ایستاده
و بی هیچ تفاوت همچنان میبود که میفرمودند و اندرین ایام
آواز اسم الله می‌شنیدند و همدرین اوقات دیگی کلان
که بالای دیگدان میجوشید و آب آن سخت گرم بود با تمام
آنرا بر خود می‌ریختند و هیچ حرارة محسوس نمیشد بعد ازان هیزم
سوزان بدست گرفته بدوش می‌نهادند و هیچ اثر حرارت به بدن
مبارک نمی‌رسید و بر دیوار قلعه برکنگره بای میدویدند
نقلست که در وقت وضو جامه بر سینه مبارک می‌بستند تا وضو بر جامه
نیفتد اما همیشه حضرت شاهیه را میفرمودند زنهار که وسواس را
بخود راه ندهی و آنحضرت را دران ایام این حال بود که اگر قطره
آب وضو بجامه میرسید فی الحال بگردانیدند و در غسل و وضو

وقت بسیار بتصرف میشد نزدیک میشد و وقت نماز از استحباب بگذرد
و آخر چون حضرت قطبیه دیدند که حال برین منوالست دعا فرمودند
که الهی این را از وسواس نگاهدار از برکت دعا ایشان حق تعالی کرم فرمود
و از ان ورطه خلاص یافتند و صال آنحضرت وقت طلوع آفتاب روز یکشنبه
هشتم ذی حجه سنه ست و خمسین و ثمانمایه بوده و قاضی
در تاریخ آنحضرت گفته طلع طلعت شمس وصاله مطلع یوم الترویه
و ایضاً پیر برهان قطب عالم دین ٭ سید اولیا و اهل یقین ٭ راح
یوم الاحد بوقت طلوع ٭ هست حی حیات او بوقوع ٭ از دنون
علی ثمانمایه ٭ کان جیم و های ذالحجه ٭ و مدت خلافت پنجاه و
شش سال و مرقد مبارک آنحضرت در قطب اباد موسوف شده
واقعست رحمة الله علیه رحمة واسعة حضرت سلطان المحبوبین
سید محمد شاه عالم محبوب الله قدس الله سره مرید و خلیفه
و جانشین والد بزرگوار خود سید برهان الدین عبد الله قطب العالم است
شهنشهی که خدا نافریده است ثانی ٭ کمینه بنده او را سزد سلیمانی
شه زمین و زمان شاه عالم آنکه شهان ٭ نهاده بر در آن سر بر آستان سلطانی

فدای حضرت اعلا را او مه و خورشید ٭ بسجده اش شده خم پشت چرخ دورانی
فرشته از مژه بروب کهش بهر جاروب ٭ که جبرئیل کند آرزوی دربانی
بحضرتش همه حاجت روا ز خاص و عام ٭ از آنکه سده او هست کعبه ثانی
زخاک ریزه جاروب درگهش گشته ٭ در و گهر بصدف ریزد ابر نیسانی
ز آستانش هر خشت هست قبله نما ٭ خجل ز خاک درش آفتاب تابانی
ولادت شریف آنحضرت بتاریخ هفدهم ماه ذی قعده سنه
سبع عشر و ثمانمایه در بلده فاخره پتن حرسها الله تعالی عن الآفات
والفتن واقعست و لفظ وارث علی تاریخ آنست و کنیت آنحضرت
ابو البرکات و لقب سراج الدین و نام والده بی بی آمنه ملقب
بسلطان خاتون است و نقش خاتم کمثله لیس بشیئ ابن جعفر
محمد بن برهان نقلست در بحر الاسرار مسطورست که حضرت شاه عالم
محبوب العالم در عرس از کسی شنیدند که میگفت فردا قیامت
آدم صلوات الله علیه در زیر علم محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام الاهدی
باشد نگاه مبارک ایشان گذشت که آدم پدر ماهمه است در زیر علم
فرزند خود چون باشد آنوقت جمال مبارک بنواحی علیه و علی اله

7

الله
من الصورت فی السلام فقهنا در بیداری دیدند و در رسیدند یا رسول
آدم علیه السلام در زیر علم شما خواهد بود فرمود که نعم آدم ومن دونه
تحت لوائی عرض کردند که او پدر است زیر علم پسر چون باشد
فرمان شد او ابو الاجسام است ومن ابو الارواح و مرتبه روح عالی تر است
از مرتبه جسم برای این او در زیر علم من باشد **شعر** انی و ان کنت
ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی **نقلست** از [illegible]
که روایت میکرد از محمد حاجی که میگفت که مرا در عنفوان شباب
بحضرت سید عبد القادر توجه بلیغ بود بحدیکه اگر چراغ فرو نشستی
میگفتم یا سید عبد القادر چراغ روشن میشود و در دل عزم داشتم
که بجز آنجناب بهیچ جا مرید نشوم روزی در واقعه دیدم که میفرمایند
ای محمد حاجی درین زمانه نعمت پادشاه عالم تعلق گرفته است با ایشان
بیعت کن گفتم یا سیدی آنجا چندین هزار کس چه آیند مرا اگر خواهند پذیرفت
فرمودند که بیا من ترا بشاه عالم سفارش کنم دیدم که مرا در مجلس عالی
بردند که آنجا محفل اولیا بود همه اولیا بدین سید برخاستند و رسم
ترحیب و تعظیم بجا آوردند از اولیا پرسیدند شما نازل اینجا

اولوها
لیتم بحبل الهبط علی الله الی غیر ذلک من الآیات والاخبار والجمهور
ار امن الشبهات و سنن فیها وفات حضرت ایشان بتاریخ
سنه خمس وثلثین وثمانمائه **و قبر شریف**
واقعست **میر سید عبد الاول قدس سره** نام پدر
ایشان سید علا حسینی است صاحب شرح صحیح البخاری
مسمی بفیض الباری و ناظم نظم سراجی در فرایض و بر وی شرح نیز
تعلیق نموده و دیگر تصنیفات نیز دارد و از سفر السعاده منتخب نموده
بر اکثر کتب درسی حواشی دارد و مرید یکی از فرزندان حضرت
قول نسبت تصرف و هستی حضرت حق سبحانه بجمیع ذرات
علی السویه است و هر ذره آینه مظهر جمال و کمال آنحضرت است
ومع هذا در وقت ندا و خطاب توجه دل صنوبری کردن بنابر آن است
که دل معدن روح حیوانی است و باقی لطایف بروح حیوانی
متعلق اند پس توجه بقلب توجه بجمیع لطایف باشد و بالجمله
توجه بقلب موجب فتح بابست و مقدمه کشف لطایف ثم
فثم علی الترتیب تا نهایت الامر مکاشفه انوار قدسیه ذات

وصفات حضرت حق سبحانه اسم این طریقه باشد و لهذا گفته اند
در قلب صنوبری روزن هست که بدان روزن کشف عوالم
غیب و مشاهده مراتب جبروت و لاهوت کرد وفات وی
بتاریخ پنجم ماه صفر در سنه ثمان وستین والتسعمایه برحمت حق پیوست
و قبر شریف وی درون قلعه دهلی است نزدیک بنگله
نزول رحمة الله علیه شیخ علی بن حسام الدین بن عبدالملک
متقی الجشتی قدس الله اسرارهم مرید و خلیفه شاه باجن چشتی
وخلیفه شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن چشتی و نیز در خدمت
شاه حسام الدین متقی رسیده تفسیر بیضاوی و عین العلم
و~~لت نموده~~ گذرانیده و مدت دو سال در خدمت ایشان مانده
ومیگویند که ولادت وی بتاریخ در سال هشتصد و هشتاد
و پنج هجری بوده در برهان پور و آبای بزرگوار او از خاک پاک
جونپور بوده اند وی بعد از آن ملتان سفر اختیار کرده و تحصیل علوم نموده ملتان
عزیمت حرمین کرد و در آنجا از شیخ محمد بن محمد بن محمد
السخاوی خرقه خلافت سلسله قادریه و شاذلیه پوشیده
دیدیم

وکتاب جمع الجوامع و جامع الصغیر شیخ جلال الدین سیوطی را که
احادیث بترتیب حروف هجی است جمع نموده و دعوی او
در احاطه جمیع احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وبارک
وسلم نموده از اقوال وافعال نموده و مشرب وحدت
شهود داشته و با قائلان وحدت وجود تبرا جسته و شیخ ابن حجر
در ابتدای حال از استادان شیخ اما در آخر مرید شیخ شده
وخرقه خلافت پوشید و اگر شیخ ابن حجر در معانی بعضی احادیث
نبوی متوقف و متردد می بود بشیخ عرض داشت مینمود که این
حدیث را در ثبوت جمع الجوامع در کدام باب نهاده اند
تا بقیاس آن استنباط معنی نموده شود و با شیخ عارف بالله
ابا الحسن البکری قدس سره صحبت داشته وفات وی
بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه ۹۷۵ نهصد و هفتاد و پنج
و مدت عمر نود سال و قبر شریف در مدینه منوره واقعست حضرت
شهباز گنبد لاهوت میان بده ابوالقاسم قدس سره
مرید و خلیفه شیخ خواجه لاد وی مرید و خلیفه شیخ تاج محمد

قبره فی جنة المعلی بمقبرة مکة فیما اعلم والله اعلم لکاتبه

ووی مرید و خلیفهٔ حضرت شاه الله و ایشان مرید و خلیفه و صاحب سجاده

نقلست

جد خود صاحب از سید محمد گیسو دراز قدس الله اسرارهم

در مفتاح الکرامات مسطورست که در ایام خورد سالگی که پنج ساله

بوده باشند حضرت والده ماجده ایشانرا فرمودند که ای فرزند

اندکی آتش بیار تا طعام بپزیم ایشان برآمدند و از خانهٔ همسایه

آتش را در دامن خود گرفته آوردند چون والده ایشان این معنی را

مشاهده نمودند بسیار متعجب شدند و بخدمت حضرت مولانا خود

ابو القسم ظاهر ساختند که پسر شما آتش سوزانرا در دامن

پیچیده آورد و دیگر شیء از دامن او کم نشده حضرت مولانا

ابو القسم ایشانرا بحضور خود طلبیده ارشاد فرمودند که ای

ای فرزند هنگام اظهار خوارق و کرامات هنوز نرسیده است

باید که خود را پنهان و مخفی داری و استتار اکنید که الخمول راحة

ذکر شیخ محمد غوث قدس سره نام والد ایشان شیخ محمد بن خطیر الدین

بن لطیف الدین بن معین الدین قتال است و در وجه تلقب

آنحضرت ملا عبد الحق دهلوی در تذکره خود می آرد که شیخ

که شیخ محمد غوث ماهیت را در مرید شیخ حاجی حمید بود گویند که اول روز

که بقصد ارادت رفت حاجی حمید بر خاست و او را در کنار گرفت

و گفت بیا شیخ غوث پرسیدند که او را بی سابقه کار غوث

خواندن بچه سبب گفت باکی نیست پدر پسر خود را نام شاه عالم

می نهد اما از تصانیفات آنحضرت بنظر در رسیده که چون برای

ملاقات بحضرت شیخ خود در رسیدند فرمان شد که شیخ احمد کجاست

چون بشارالیه حاضر شدند فرمودند ما را که حق تعالی وعده فرزند کرده بود

انست بعده بشرف بیعت مشرف شدند و شیخ ظهور حاجی حضور

بس معمر بودند و مرید شاه قاضن شطاری بود و [illegible]

خاطر برادر زادهٔ خود خلافت از شیخ ابو الفتح بن شاه قاضن شطاری

گرفته چه کثرت ارادتمندان بحضرت حاجی بود و شیخ قاضن مرید

و خلیفه شاه عبد الله شطاری و وی از محمد عارف و وی از محمد

عاشق و وی از خدا قلی ماوراء النهری و وی از خواجه ابو الحسن

خرقانی و بعد از بیعت در کوهستان چنار رفته سیزده سال

و چند ماه در خلوت بودند و دعوت اسماء الهی کردند و کتاب

جواهر خمسه تصنیف نموده بخدمت شیخ خود آوردند و آنحضرت
خوشحال شده دعا کردند و پیراهن خاصهٔ خود عطا نمودند و در
عمر حضرت ایشان بیست و دو ساله بود و در آخر کار حظی وافر از جاه
و شهرت و مال و جاه و عظمت نصیب ایشان گردید و نصیر الدین
همایون پادشاه انار الله برهانه معتقد ایشان شد و روزی
که در راه میرفت و دزدان بر ایشان تاخت آوردند و بیک
درخت رسیدند چراکه بی [illegible] میرفتند ایشان در غضب آمده
فرمودند یا قهار یا قهار سرهای همه دزدان از تن
ایشان جدا گشتند و ایشان بسلامت بمنزل خویش رسیدند
و مشرب وحدت وجود بر ایشان غالب بود و بسبب دعوی
معراج شیخ علی متقی و دیگر مردمان از تاریخ عصر با ایشان بمنازعت
در پیوستند و چون رسالهٔ معراجیه و کلید مخازن را دیدند آتش جدال
بسیار اشتعال یافت و در عبارتی که در رسالهٔ معراجیه واقع است
بحثی طویل انجامید دعوت را چنان بکمال رسانیده بودند که
با مجلس در عصر آنحضرت مثل ایشان نبود و وفات ایشان بتاریخ

سیزدهم و در روایتی بتاریخ چهاردهم بود روز [illegible]
در ماه رمضان سنه نهصد و هفتاد در اکبرآباد واقع شده
و قبر شریف در گوالیار است تاریخ قدس سره ماه شب چهاردهم
گم شده و عمر شریف شصت و سه سال و در روایتی هشتاد سال
رحمة الله علیه حضرت شاه وجیه الدین علوی قدس سره
تولد آنحضرت در سنه نهصد و ده وقوع یافته که لفظ شیخ فتاح
آن میکند و والد آنحضرت قاضی نصر الله جد حضرت شاه قادن اختیار
بوده و حضرت شاه قادن بقاضی نصر الله فرمودند که شما
و اولاد شما تا قیامت هر که باشد ما ارواح ایشان را خرید خود
کرده ام و لهذا چون بندگی حضرت شاه وجیه الدین بخدمت
حضرت شیخ محمد غوث رسیدند آنحضرت فرمودند که چهار سوال
بشما دارم باید که از آن احتراز نکنید یکی آنکه این کار را بیعت
و ارادت لازم است دوم آنکه تغیر لباس باید کرد سوم سماع
باید شنید چهارم نماز عصر را تاخیر باید کرد عرضداشت نمودند که
سوال لباس نصف شد الست امتثال امر درین باب

واجب نخواهد بود و دیگر روح این بنده را حضرت شاه قادری
در عالم معامله مرید کرده اند حضرت ایشان متوجه اویسی
شده فرمودند که راست میگفته و بندگی دو سوال که آنحضرت
کرده بودند اختیار کردند و تاخیر نماز عصر برای آن بود که شیخ
بابا روت ماروت چه نموده بودند که تاخیر نماز عصر خیانت است
چه چون یک کس اسم امت خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم
نماز عصر بگذارده باشد در عذاب ایشان تاخیر میشود و در اکثر
کتب درسی شروح و تعلیقات دارند و در تصوف
شرح جام جهان نما و حقیقت محمدی و شرح کلید مخازن
از تصنیفات آنحضرت است و مشرب وحدت وجود داشتند
و تکفیر مینمودند برای کسی که منکر وحدت وجود بوده او را
ضرور نقش اسم ذات و شغل طاقچه باید فرمود چون عمل بکند
خود پشیمان شده قبول خواهد کرد و اعتقاد در تصور شیخ محمد
غوث بوده در رشته چنانکه میفرمودند که با نعمت از حضرت
سلطان العارفین بیشتر یافته ام از دیگر خانواده و لادت

هر خانواده دیگر است و در جواب آنکس که سوال کرده بود که
خوردن حلال میسر نیست مگر از کسب کتابت باید کرد و فرمودند ما
شطاریم ما را کسب چه از هر جا که رسد بخوریم نیست اگر گرسنه میشود
حیله بکنم قرض از بقال کردم قوله بطریق امام احمد غزالی و حضرت ابراهیم ادهم
می بینند که خدا رسیدن مشکل و بطریق شطاریان موقوف
به هیچ ادب نیست قوله آن مشقتها داد اینها که امام محمد غزالی نوشته
موقوف علیه در وصول بحق نیست در مشرب ما پابندی آن نیستند
قوله الله الله بگویند و خود را از توجه جدا مکنید سر خود را
سوی سینه خود فرود کرده الله الله با اسم خود داشته
ذاکر خود باشید هذا قریب الوصال وفات آنحضرت تاریخ
سلخ ماه محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه تاریخ تولد
شیخ چنانچه مذکور شد و تاریخ تحصیل علم وجیه و تاریخ درس
دین و مجموع شیخ وجیه الدین تاریخ وفات و یکی از منتسبان
این خانواده این نظم کرده است تاریخه قدس سره گر خواهی
ای عزیز که یابی کمال دین ۞ دنیا و جیه دنیا و در دین وجیه دین

در حالت ولادت خود بود شیخ پاک ؛ تا بود در حیات همان بُد و جز آن
در حالت وصال ز درگاه ذو الجلال ؛ آمد خطاب حال کرشمه
وجیه دین ؛ و قبر شریف در احمداباد در بوره رسول پور افتاده
رحمة الله علیه رحمة واسعة حضرت شیخ فضل الله گیواس
صدیقی چشتی قدس سره مرید و خلیفه حضرت مخدوم عزیز الله
المتوکل علی الله نقلست که وقتی پدر او را در دل خطره راه یافت
که قریب هفتصد و هشتصد سال شده و ما از فرزندان حضرت
امیر المؤمنین ابو بکر صدیق میگوییم راست باشد یا دروغ و دران
اوان در جایی بودند در معامله دیدند که شخصی وفات یافته و بر جنازه او
بسیار مردمان جمع شده اند ایشان پرسیدند که این جنازه کیست
وانی جماعت کدام گفتند که ایشان امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه اند
و فرزندی از اولاد ایشان نقل کرده است بجنازه او حاضر شده اند
چون بیدار شدند همان وقت روانه بسمت احمداباد شدند دیدند که در همان منزل پدران ایشان
ایشان جنازه نهاده شده است و مردمان نماز میگذارند بعد از این واقعه
ایشان را حقیقت بالیقین شد نقلست که آنحضرت هر چه از حضرت مخدوم عزیز الله میشنودند

حضرت قطب الاقطاب شمس الحق والدین ابو الحسن الشیخ محمد چشتی
محبوب الله قدس الله سره و اوصل الینا بره
مرید و خلیفه و شاگرد و صاحب سجاده والد خود الشیخ قطب الاولیا
الشیخ حسن محمد چشتی ابیات ای ز رو بتو خرمی در جان
اشتیاق تو آتش پنهان ؛ دیدن آفتاب چهره تو چشم را
دیده دیده را انسان ؛ ذات پاک و شریف گوهر تو مردم عین
مردم اعیان ؛ در ضمیرم خیال چهره تو آفتابی بذره در پنهان
ذکر تو طبع را طراوت عیش ؛ یاد تو شوق را شکر افشان
بر خط عتبه ارادت تو ؛ جبهه جان نهند چه انس و چه جان
ذره کآمد ز هوای مهر تو گشت ؛ همچو خورشید شمع هر مکان هر که دل
در غلامی تو بربسته از موج لجه حدثان ؛ صدر دین آفتاب
عالمتاب ؛ نور انسان دیده انسان ؛ شرف دودمان عمده چشت
مقتدای خلف خلیفه شان ؛ تا بنای سپهر ادج ادب
ذره فضل را مه رخشان ؛ قطب ایام محور اسلام ؛ خانه شرع را چهار ارکان
سرگروه معاشر محشر ؛ همچو او فضای آن میدان خواهد شد تو انداز

سرور روزگار و شیخ زمان شاه نام فرخنده محمد تو شاه اسم فعل ستوده تو عادت شاه
بجناب تو نزهت ارواح مستطاب تو خاری ایوان شاه خاکروب حریم خانه تو
به زفغفور و قیصر و خاقان شاه تولد شریف آنحضرت در سال هفتصد و
پنجاه و شش بوده چنانچه از لفظ **شیخ ولی** مفهوم میشود حضرت والد
ایشان را شیخ محمد نام بود و چون بر زبان مردمان شیخ حسن محمد مشهور شده بود
نام فرزند ارجمند خود نیز شیخ محمد نهادند و فرمودند که امید است که حق عز و جل برکت
اسم مبارک وارث فتوحات و برکات سید عالم سرور کائنات گرداند برکت
نام حضرت نبوت و نفس حضرت بندگی قطب الاولیا همچنان بظهور پیوست چنانچه
در زمان ایشان همه مشایخ و اکابر و صوفیان و علما و فضلا بر قطبیت ایشان اتفاق و
و اجماع نموده‌اند و تا حال تصرف و خوارق ایشان باقی است **نقلست** قال شیخنا قطب الحق
قدوة المشایخ الشیخ حسام الدین محمد فرخ صوفی الجشتی که ذات مقدس حضرت
بندگی از عجایب قدرة الهی بوده حالتی که ایشان داشتند هیچ عقلی و فهمی
مدرک آن نمی تواند رسید که از ایشان بظهور آمد از حد
حساب و حصر بیرون مهم است **نقلست** که در شریفه
حضرت قطب الاقطاب محبوب الله قدس الله سره

بی بی امة الغنی دختر شیخ عطاء الله ابن شیخ امان الله ابن شیخ
رفیع الله ابن شیخ سعد الله ابن شیخ شجیع عز الله المتوکل علی الله
قدس الله اسرارهم بود و مادر امة الغنی مذکوره دختر بندگی
شیخ تاج الدین الموصوف بتاج العلا قدس الله سره العزیز
از فرزندان حضرت شیخ فرید الحق والدین شکربار رحیق المحبة بود
نقلست قال شیخنا قدس سره که این فقیر از حضرت مخدومی شنیده
و ایشان از حضرت شیخ الوالدین قدس الله سرهما که حضرت بندگی
قطب الاقطاب را هاتف غیبی آواز داد که خدمت قطبیت
بشرط تحمل و اظهار بنام تو مقرر کرده ام و ترا التفویض میکنیم
حضرت بندگی را از شنیدن این مژده حالتی عجیب و مستی
روی داد تا سه روز مستانه و مدهوشانه می بودند و هیچ
کاری از صحبت مردمان وغیره بوقوع نمی آمد لیکن در مستی
و ذوق می بودند و لیکن در خوف که رعایت شرط که تحمل است
چگونه بجا آورده شود بعد از سه روز خلعت قطبیت عطا
کرده شد و همان روز در تمام شهر مشهور و معروف گشت

که شیخ محمد قطب زمان است لله الحمد والمنه نقلست که بتاریخ
بیست و ششم ماه رمضان المبارک سنه هزار و بیست
از هجرت مبارکه نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام حضرت بندگی
قطب الاقطاب محبوب الله بخادم خود ولی نام چیزی از نقد داد
و فرمود که از بازار قند نبات خریده بیار چون آورد فرمود که در حجره
بدار و وقت نماز فجر حاضر باشی تشریف خواهند آمد چون اشارت شنود
بدستان هدایت خادم فرموده بجا آورد و دیگر خادمان نیز معلوم شد
همه حاضر بودند وقت تهجد شب بیست و هفتم ماه مذکور سنه صدر
خلعت قطبیت عطا شد آخر شب قبل از صبح صادق حضرت
شریف عبد الله در عیدروس ابن شریف شیخ عیدروس
قدس الله سرهما که عمده بزرگان و فضلا و سر آمد عرفا و علما بودند
تنها از خانه خود که بجوهری واره مشهور است آمدند با حضرت
بندگی ملاقات کرده نماز فجر همراه حضرت بندگی ادا کردند بعد از
فراغ از ذکر و فاتحه که معمول مشایخ چشتیه است شریف مذکور
اول از همه پیش شده مصافحه کرده فرمودند که قطبیت مبارک باشد

خادم را اشارت رفت تا قند آورده تشریف داد دیگر مردمان که
حاضر بودند همه مبارک باد قطبیت کردند شریف هر یکی را که حاضر
بودند بدست خود پاره از قند بطریق تبرک می دادند از هر طرف
آواز بر آمد که شیخ محمد قطب شد تا آنکه از در و دیوار صدای آمد
که شیخ محمد قطب در همان روز در تمامی شهر از هر اکناف و اطراف
آوازه قطبیت حضرت بندگی شایع شد تا وقت ضحی مردمان
از خواص و عوام می آمدند و تهنیت قطبیت میدادند میکردند
شریف مذکور وقت چاشت بر کاری سوار شده بخانه خود
تشریف بردند الحمد لله علی ذلک نقلست که اکثر اوقات آنحضرت
بمطالعه مشغول می بودند و شب تاریک بودی و چراغ هم نبودی
دستار مبارک از فرق بالا کردند روشنائی مانند ستاره پیدا
میشد که حجره تمام چنان روشن میشد که اگر کسی خواهد با چیزی
بنویسد و یا بخواند و یا رشته در سوزن کشد تواند کرد و حضرت
بندگی در همان روشنائی مطالعه میکردند بعضی کسان را معلوم شد
طفلان و دختران که از فرزندان حضرت بندگی بودند از شگاف

دروازه نگاه میکردند می دیدند که مانند ستاره از فرق حضرت
بندگی طلوع کرده است نقلست که روزی آنحضرت بعد از
نماز ظهر برخلاف معتاد خود از حجره مبارکه بیرون آمده پیراهن
مبارک خود به شیخ ولی خادم دادند تا آب از وی برآورده
خشک کند شیخ ولی دید که جامه تمام تر است پیچ داده آب برآورده
چشید چنان شور بود که تاب نیاورده از دهن بیرون انداخت
دیگر خادمان را چشانید همه متعجب شدند که این چنین آب شور
اینجا از کجا آمد دانستند که درین سری بوده باشد تاریخ و ماه
و روز ویرا در کاغذ ضبط نمودند بعد از چند ماه عبد اللطیف تاجر
مرید بندگی که ذکر وی بالا گذشت از سودریا آمده بملاقات
حضرت بندگی مشرف شد با خادمان حضرت بندگی حکایت کرد
که اگر مدد حضرت بندگی نبودی جهاز ما غرق شدی شیخ ولی
و دیگر خادمان حقیقت پرسیدند گفت که جهاز ما در ورطه
افتاده بود و از غرق شدن چیزی نمانده بود اهل جهاز نا امید گشته
من پیر خود را یاد کردم و امداد خواستم حضرت قطب الاقطاب محبوب الله را

از راه سنت و جماعت انحراف تمام ورزیدند و در رفض مشهور و معروف
گشتند نعوذ بالله من غضبه و غضب انبیائه و اولیائه اللهم اهدنا الصراط
المستقیم و ثبتنا علی الدین القویم آمین نقلست که آنحضرت را اشتیاق
زیارت تربت مبارک حضرت قطب الاقطاب فرد حقیقت
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و دیگر بزرگان از حد زیاده شد از
احمداباد به دهلی روانه شدند چون آنجا رفتند همه مشایخ و اکابر آنجا
بشرف ملازمت سعادت اندوز گشتند حضرت بندگی برای فاتحه
حضرت خواجه قطب الحق والدین بختیار کاکی و حضرت سلطان المشایخ
سلطان نظام الدین محمد بداونی و حضرت فرد حقیقت شیخ نصیر الحق
والدین چراغ دهلی قدس الله اسرارهم اکثر اوقات میرفتند
روزی برای زیارت تربت مبارک حضرت شیخ نصیر الحق والدین
قدس الله سره العزیز رفتند و در آن روز در گنبد مبارک کسی از مجاوران گنبد
حاضر نبود همه بر وی نشسته بود حضرت بندگی خادمان خود را بر در
داشته خود اندرون رفتند قبر مبارک حضرت فرد حقیقت که از سنگ
تراشیده بودند و آن همه یک لخت سنگ بود از میان شگاف شد

حضرت بندگی در میان قبر رفته خادمی از خادمان در دیده نظر نگاه میکرد
چون این حال معاینه میکرد دیگر خادمان را آگاه کرد و ایشان چهار کس بودند
همه بدروازهٔ گنبد آمده متحیر و متفکر ایستاده شدند بعضی از ایشان دیدند
که بر سر گنبد نشسته بودند چون خادمان حضرت را سراسیمه و حیران دیدند
و از آنجا آمده پرسیدند که چه حالت است خادمان کیفیت بیان کردند
ایشان نیز ایستاده شدند هر کسی که می آمد بدروازه ایستاده میشد
و هیچکس را جرأت و طاقت نبود که اندرون گنبد رود تا مقدار دو ساعت
اهل تنجیم همچنین بود هر دمان بسیاری بدروازه جمع شدند ناگاه
حضرت بندگی از قبر مبارک حضرت فرد حقیقت بیرون آمدند نور
آفتاب و ماه پیش وی تاریک نماید از چهرهٔ مبارک پرتو افگنده همه
خادمان و مجاوران گریان و گریبان بر پایهای مبارک افتادند حضرت بندگی
همه را تسکین داده از گنبد بیرون آمده نشستند این حکایت در تمام شهر
و اطراف وی مشهور و معروف گشت همه از کوه و مه می آمدند و بشرف
قدمبوس مشرف می شدند تا چند روز همچنین مردمان بملازمت
می آمدند و اکثر عزیزان اینجایی که بدهلی میروند بطواف قبر شریف را

بر داشته می بینند که از طرف سر قبر تا پایان شکافی نمایان است در اصل سنگ
یک لخت بود الحال دو لخت برابر شده است نقلست که آنحضرت را در علم
ظاهر و باطن دستگاهی بمرتبه بود و صاحب تصنیفات و عمده از تصنیفات
حضرت بندگی تفسیر حسینی مشتمل بر شش هزار بیت مع ربط آیه
بآیه و سوره بسوره وجوه تسمیه سور و استدلالات و اشارات
و بیان وجه وجوب سجده و تسمیه آن و وجه نام رکوع و ابتدای آن
و رعایت شد و مد و وقف و فصل و وصل و حرکت و سکون
واو عام و اوقاف و تنوین و غیر ذلک بالجمله تفسیریست که تا این زمان کسی
مثل وی تصنیف نکرده محض خزینه الهی بود که کلید وی بدست حضرت
بندگی داده‌اند و گنجینهٔ اسرار کلام ربانی گشته‌اند هر که آنرا مطالعه نماید
البته خواهد دانست و این تفسیر بنام والد خود حضرت قطب الاولیا
ساخته حسینی نهاده‌اند دیگر بحر الاسرار الحسینیه که مشتمل بر سه قسمت
قسم اول بیست هزار بیت و قسم دوم پانزده هزار بیت و قسم سوم
ده هزار بیت و هر یک قسم مشتمل است بر یکصد و بیست اسرار
که جمله آن سه صد و شصت اسرار باشد الحق آن کتاب بحریست

موج و هر چه از آداب طریقت و سخنان حقیقت و اشارات قرآن باید
در وی موجود است و از همه کتابهای حضرت بندگی این کتاب مشهورتر
و موصوف تر است و مقبول همه گردیده و به ملک دکهن و هندوستان
نیز رسیده و دیگر تصنیفات دیگر در شمایل الواصلین روحه تفصیل ایراد یافته
فان شئت فارجع الیها   از خط سیادت و نقابت پناه
سید احمد چشتی که یکی از عمده سادات بود و در ورع و تقوی مشهور
و موصوف روزگار خود نقل نموده شد بندگی حضرت شیخ محمد چشتی
خواهرزاده حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی قدس سره
که در احمدآباد گجرات بودند و جمیع علوم ظاهر و باطن و کمالات صوری
و معنوی می‌داشتند کامل و مکمل و از اولیاء کبار که مرتبه غوثیت هم
داشته‌اند در سنه ۹۴۰ که تاریخ هشتم شهر جمادی الاول فقیر از نوشتهای
قدوة السادات میان سید جلال جیو در سیوستان معلوم شد
این فقیر قصیه را مرضیه کرده بود الحمد لله که این فقیر هم بکرات هم در احمدآباد
که دو نوبت رفته بود و هم در دهلی که ایشان زیارت حضرت
شیخ نصیر الدین قدس سره تشریف آورده بخدمت این بزرگوار مشرف

شده بود و فواید دینی حاصل نموده تاریخ رحلت ایشان این مصراع بخاطر رسیده
ع بود چشتی محمد اکبر ۹ تاریخ دوم هست ع واصل حق محمد چشتی انتهی
باید دانست که در اکثری از تاریخ وصال حضرت قطب الاقطاب
در سنه یکهزار و چهل و یکم واقع شده و در اکثری یکهزار و چهل واقع شده
معلوم نشد که قول صحیح کدام است اما اکثر از هر دو معتبر چهل گویند
و الله اعلم **شیخ حمزه دهرسو چشتی قدس سره** مرید و خلیفه
سید عظمت دراز و ایشان از پدر خود سید میران و ایشان
از پدر خود سید راجو و ایشان از پدر خود سید شاه ید الله و ایشان
از جد خود صاحب راز سید محمد گیسو دراز قدس الله اسرارهم دارند
و سلسله نسب ایشان با امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه میرسد
و آنحضرت در عالم معامله خلافت و اجازت بحضرت شیخ الحرمین قطب الاوحدی
عنایت فرموده بودند و آنکه نسبت ایشان آنحضرت به شیخ الاسلام شیخ
شیخ بهاء الدین ذکریا رسانیده غلط فاحش است وفات آنحضرت
بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الاول سنه
رحمه الله علیه رحمة واسعة
و قبر شریف

شیخ سراج الدین ابن حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد بن حسن قدس الله اسرارهم

مرید و خلیفه والد خود بوده و محرم راز حضرت ایشان و مدار مهام
کلی و جزئی تفویض بایشان بود علی الخصوص تدبیر اعراس و مجالس
و خانقاه هم تعلق بدیشان داشت و از علوم عربیه و فارسیه بهره تمام
داشتند شیخ حامد منجم که در علم نجوم و رمل و هیئة یگانه بود و شیخ محمد
عارف ولد شیخ حامد حکاک و شیخ شاه محمد صدیقی و شیخ خضر صدیقی
از شاگردان ایشان بودند و با برادر خود شیخ محمود محبت تمام داشتند
و جمیع امور مشیخت و معیشت و دخل و خرج شیخ محمود بدست ایشان بود
و تربیت فرزندان شیخ محمود ایشان کردند و بعضی مریدان ایشان هم
شده بودند و آمد و رفت مشایخ و علما و اکابر نزد ایشان بود و ایشان نیز
نزد علما و مشایخ و اکابر آمد و شد داشتند فی الجمله چنانچه از زبان
حضرت قطب الاقطاب برآمده بود ممتاز و مختار زمانه بودند **نقلست**
که چون آنحضرت را عمر بسر رسیده شد حضرت شیخ الدین را طلبیده
فرمودند که تا من زنده بودم آنچه فرموده بر خود بود بجا آوردم اکنون
انتقال من ازین عالم ضروری شد بعضی از مصالح که بگفتن آن

مصلحت بوده بحضرت شیخ الدین گفتند و نصایح بلیغه در باب مشیخت
و تحمل و توکل فرمودند و بعضی از مردمان را نام برده گفتند که ایشان
بظاهر با شما موافقت میدارند و بباطن مخالف اند از عذر و فریب
ایشان غافل نخواهید بود که در صورت شکستن کار دشمنی خواهند کرد
و بعضی را نام بردند که ایشان دوستان مخلص اند پرداخت ایشان
بر ذمه خود لازم دانسته از دست نخواهید داد بعده پسر خود عبدالرشید را
بحضرت شیخ سپردند که این هم برادر شما و هم خادم شماست این را
بفرزندی قبول کنید و بخدمت خود دارید و تربیت این بر خود لازم دارید
و شیخ عبدالرشید را فرمودند که بابا رشید صحبت شیخ را غنیمت شمری
و خدمت ایشان بجا آری که سعادت دارین تو درین است و مرید حضرت
شیخ کنانیدند و خود هم خلافت از طرف خود که از حضرت قطب الاقطاب
یافته بودند و از شیخ سراج العارفین رسیده بود عنایت کردند و حضرت
شیخ نیز اجازت دادند بعد از دو سه روز بتاریخ هفدهم ماه ذی حجه
سنه یکهزار و پنجاه ازین عالم انتقال فرمودند و عمر شریف ایشان شصت و
سه سال بود و عمر شیخ عبدالرشید در ان ایام در هفده سالگی بود

سر آمد بزرگان سرخ رو ملک محمود پیار قدس سره مرید و خلیفه سید ابو الفتح

مرشد مقبول عالم و والد ایشان وزیر زاده ملک خاندیس بوده و از اوایل
بحسب اشارت حضرت شاه منصور مجذوب بجذبات مذکور رسیده ارادت
آورده و تارک گردیده و آنحضرت گاه گاهی فکر شعر هم میکرد و بعضی از آن
ایراد کرده میشود ساقیا خیز و باده ده امروز ٭ باده مست ساز دیگر
شوز ٭ باده ده گران چو مست شوم ٭ بی سبوی از دست شوم ٭ محو گردد
زلوح بینش ما ٭ صورت حرف غیر و نقش سوی ٭ تلخ و تیز و که ناگرفته بدست ٭
هستی از دست داده افتم مست ٭ چیست هستی که وره من وما ٭ زنگ آینه
شهود خدا ٭ چیست مستی ظهور شاه وجود ٭ حاکم محو غیر و رفع قیود ٭ زاده
که از جال صفا باشد ٭ آینه خدا نما ٭ تا بچشم حسود خاک زنم ٭ جامه
بود خویش چاک زنم ٭ لقمه ماهی فنا گردم ٭ قابل ساحل بقا گردم ٭
مطرب مست ساز بنجد و ساز ٭ خیز و عاشق بی نوا بنواز ٭ نغمه زن
گران زهوش شویم ٭ از زبان بگذریم و گوش شویم ٭ وفات ایشان
بتاریخ نهم دهم ماه جمادی الاول سنه ۹۹۵ نهصد و نود و پنج
تاریخه نافع خلق دو جهان رحمة الله علیه رحمة واسعة

سید محمد ابی الفتح نظام الدین مقبول عالم ابن سید شاه عالم قدس سرهما

تولد آنحضرت بتاریخ [illegible] دهم ماه جمادی الثانی در سنه [illegible] نهصد و
پنج واقع شده و والده ایشان بی بی آمنه بنت سید نصیر الدین محمد بن سید
عبد الوهاب بن سید میر الحبوب بن سید سلطان محمد بن حضرت شاهیه
و والده سید عبد الوهاب ام ولد بود بابی بان کلان نام و مرید و خلیفه
ولد خود شاه عالم بود و در علم ظاهری دست تمام میداشت و صاحب تصنیفات
رایقه و تالیفات فایقه بوده اند و جمعات شاهی که منتخب کنوز محمدی
که ملفوظ شریف حضرت سید محمد شاه عالم محبوب الله است از تصنیفات
حضرت ایشان است و بعضی فواید در و اضافه نموده و چند جلد مرتب
ساخته و جامع کنوز محمدی فرزند شه بن حالت شه بوده و از فرزندان
حضرت شاهیه هر یک آن کتاب را به خط خود نقل نموده و منقول عنه از ادر
برده است و لبیه لله رسایل در بیان سیره و خواص اسما و مولود
و غیره ترجمه کرده [illegible] و در تفصیل الدیان نوشته که آنحضرت محمد صلی
الله علیه و آله و اصحابه و ازواجه و سلم بترتیب اهتمام است
و اصحاب او شان رضی الله تعالی عنهم خیار امت اند و خلفاء اربعه

افضل اصحاب اند واول ایشان امیر المؤمنین ابو بکر عبد الله بن ابی قحافه
تیمی است وثانی امیر المؤمنین ابو حفص عمر بن الخطاب عدوی
وثالث امیر المؤمنین ابو عمرو عثمان ابن عفان اموی است ورابع
امیر المؤمنین ابو الحسنین علی ابن ابی طالب هاشمی است رضی الله عنهم
اجمعین واین خلفاء اربعه باطلحه وزبیر وابو عبیده وسعد وسعید وعبد الرحمن
علیهم الرضوان عشره مبشره اند واهل بدر از اصحاب سعید وسیزده نفر
که از دیگران افضل اند پس اهل بیعة رضوان اند که رضغر خود افضل دا...
وفاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها سیده نساء اهل جنة است ور...
ومکتوبات مشتمل بر نصایح وارشاد با وقات مختلفه بدوستان ومعتقد...
خویش نوشته **منها** که بسید جمال ارشاد فرموده اند بسم الله...
ارحیم چه گلی که غنچه نبود دید بین جوانه چه بینی که هیچ سردی نبود
روانه چه رسم که تو اندرون جانی تو عنان بدین طرف نه چه ر...
میوه بنشینی تو با سلامت اینجه سلام میرسانی **ه** همه روز می...
غم تازه بر دل خود **ه** چه شود اگر بدیدنو رسی بدین فنا **ه** بکار...
روزی زحسن ربوده دل **ه** دل وجان فدائی روی...

و بعض [illegible] بعض ابو محمد عبد الرحمن
وابو محمد ... حسین [illegible] نایب ابو [illegible]
وامام النقی علی السلطان ... ابو [illegible]
[illegible]

ولادت آنحضرت در سنه یکهزار وپنج بوده ووفات بتاریخ
در سنه

شیخ محمد معصوم ابن الشیخ احمد سرهندی فاروقی نقشبندی قدس سرهما

صاحب جامع الاولیا مینویسد که آنحضرت مقبول ومنظور
وصاحب سر وندیم خاص شیخ اند چون علو فطرت وسمو همت
در ناصیه آن مخدوم زاده بوده همواره از خوردی باز آثار
سلامت وکرامت بر جبین استعداد ایشان هویدا بوده واسرار
بجسبه از آن شجره مبارک بظهور می پیوست چنانکه اهل تفرس را
انتظار خاص درباب سطوع انوار هدایت وکمال از باطن
ایشان بود تا آنکه در شانزده سالگی فراغ از تحصیل علوم ظاهره
وتکمیل صناعات عقلیه ونقلیه بر وجه استحکام نموده آن کمالات
صوریه واسرار معنویه بر منصه ظهور پیوست ودرجات سلوک
ومراتب معرفت باتمام انجامید صاحب اذواق خاصه والدبزرگوار
خود گردید مخدوم آن عالیحضرت گشت چنانکه عنایت آنحضرت
شیخ مصروف حال ایشان بود ووجوه تربیت متوجه کار ایشان

چون فرزند فاروق است چون ... [illegible]
کنون نطق از زبان او کند ...
... اخلاق فاروق
... منقبت زبان فاروق
... نقشبند نعت مخلص
جامع نقشبند ... [illegible]
... نقشبند ...

فی الجمله در اندک مدت در احوال و مقامات تفوق بر همگنان
پیدا کردند و صف کمال و اکمال گوئی سبقت ربودند و بولایت
محمدی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات چنانکه از مکاتیب
حضرت شیخ هویداست پیوسته بدقایق آن ذروة العلیا
محلی گشت و بحقایق وراثت مستسعد گردیدند و در کشف
دقایق این راه بیان وافی و کلام شافی دارند و رسائل
لطیفه و مکاتیب شریفه که عقل عقیل در ادراک آن بقصور
اعتراف دارد بسیار تالیف نموده فقره چند از آن تیمنا
و آن مکاتیب مشتمل بر سه جلد که هر کدام گنجیست مملو از درر
اسرار و حقایق مکتوب آنحضرت که بخدمت والد بزرگوار خود نوشته اند
عرض بنده کمترین محمد معصوم در ذوار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه
میرساند سرفراز نامه‌های گرامی پی در پی با بعضی معارف
میرسند و معامله را از حضیض باوج میرسانند اول مکتوبی که
متضمن تجلیات ثلثه و معارف جلیله بود رسیده بقصد [illegible]
از آن بهره در گرفته دیده و حظ یافته بعد از آنکه مکتوبی که مشتمل

مشتمل معارف نورانی است شرف ارادیافت در حین
مطالعه آن استغراقی شعوری از نور حرف یافته بود بلکه
بآن نیز فهمیده و تا مدتی در آن استغراق داشته هر چند در
کتابت آن نسبت مستوری نماید تا وجهش چه باشد
حضرت سلامت از عنایات او تعالی چه نویسد و چها
او را سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند هر چند
نداند که از کجا میرسد اما النته ادات و کیفیات که در بیان
در نمیدهد بیان آن نمی تواند کرد ذوقی است نه بیانی فرد
من نه باختیار خود میروم از قفای او آن دو کمند عنبرین می کشد ما
کشان کشان ٭ حضرت حق سبحانه و تعالی علم و تمیز کامل
بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین به مصحوب
قاصدی واقعه نوشته فرستاده بود اگر بصحت و سقم آن
ممتاز شود کمال بنده پروریست وفات آنحضرت تاریخ هم
ماه ربیع الاول در سنه
توالجنه قدس سره شیخ آراسته

راه رو ملک یقین ؛ آنکه در علم و عمل بود مثالش معدوم ؛
سال تاریخ وفاتش دل غمگین گفت آه ؛ بود محبوب خداوند
محمد معصوم ؛ و ایضاً ز عالم رفته معصوم و نیز از آفاق رفت
قطب زمان دیگر راضی بابه دیگر نور عالم رفت سید
عیسی چشتی قدس سره مرید و خلیفه حضرت قطب الاقطاب
الشیخ محمد چشتی در سماع حالت عجیب داشتند کلام هندی
که بزبان اهل گجرات آنرا جکری گویند بسیار گفته کلامی لطیف
و با سوز و در اکثری ازان نام خود عیسی و نام حضرت
قطب الاقطاب در مقطع آورده و در بعضی ازان نام حضرت
قطب الاولیا آورده چنانچه گفته است ؛ حسن محمد پیر بهاری
کبهی دب ولی وال ؛ عیسی پیو ک بن کهی ساری عمر گا دکم
تال ؛ و در بعضی ازان نام حضرت قطب الاقطاب و نام حضرت
مخدوم راجن بندگی شیخ سراج الدین ابن حضرت قطب الاقطاب
آورده و سه هله هندی که جرا دا زدی مدح حضرت رسالت را
از ایشان مشهور است و کلام ایشان در مجلس مجالس حضرت

حضرت قطب الاقطاب سرائیده میشد و در مجالس حضرت
شیخ الحرمین و حضرت محمود جکری که در وی نام حضرت
قطب الاقطاب و نام حضرت بندگی شیخ سراج آورده در ابتدای
مجلس می سرائیدند و سه هله که ایشان گفته اند در ختم مجلس
همیشه این قاعده جاری بود و بعد از وصال حضرت قطب الاقطاب
عمر یافتند در چند ماه روان خود را در باخته بمحبوب خود
پیوستند قبر شریف ایشان در محله برهان الملک نزدیک
لوث واره در صحن مسجدی واقع شده شاه رکن عاجز
قدس سره مرید و خلیفه حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد از جمله
محرم راز حضرت بندگی بود و خود را فدای پیر خود کرده در محبت
و عشق پیر خود از همه مریدان و خادمان سر آمده شد
شعر هندی که بزبان گجراتی جکری میگویند آنها میگفت
و دران عشق و محبت و درد و سوز دل خود بیان می نمود
نامدی رکن الدین بود و لقب خود عاجز مقرر کرده مرید و خلیفه
خاص حضرت بندگی بود بعد از وصال حضرت بندگی چند ماه

حیات یافت و دران ایام در فراق حضرت می نالیدی و اضطراب بسیار کردی تا آنکه خود را در محبت حضرت بندگی در باخت و بمقصود خود پیوست حاجی علی بیجاپوری قدس سره مرید و خلیفه حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد حسینی است از بیجاپور دکهن مناقب حضرت قطب الاقطاب محبوب الله شنیده در خدمت حضرت ایشان آمده مرید شد و کتب تصانیف حضرت سند کد ذکر الاسرار و بعضی از رسایل نقل کرده به بیجاپور که وطن ایشان بود رفته اکثر از اوقات در خدمت حضرت قطب الاقطاب کتب تصانیف مقابله میکردند و هر جا که به روز مقابله می رسیدند بر حاشیه کتاب چنانچه متعلمان لفظ بلغ می نویسند ایشان لفظ عشق می نوشتند سلسله ایشان در آنجا جریان یافت و اکثری از مشایخ آنجا توسل بدیشان جستند و خلافت و اجازت گرفتند شاه ید الله ثانی که از فرزندان حضرت شاه ید الله ابن سید محمود ابن سید محمد گیسو دراز قدس سرهما از عمده خلفای بندگی حاجی علی بودند شیخ عبد الحی جونپوری قدس سره

ایشان از جونپور مناقب حضرت قطب الاقطاب شنیده در خدمت آنحضرت خادم خود را فرستاد و خواهش اجازت و خلافت نمود حضرت بندگی منشور الخلافه از اینجا فرستادند سلسله وی در آنجا جاری شد شیخ سلیمان نظرباری قدس سره از نظرباری حضرت قطب الاقطاب شنیده خادمی را در خدمت حضرت بندگی فرستاده خواهش خلافت و اجازت نمود حضرت بندگی آن خادم را نزد خود طلبیده داشته منشور الخلافه عطا نمودند و آنجا سلسله وی جاری شد سید عبد الحلیم بن سید عبد الجلیل بن سید مصطفی حسینی الکلبرگی قدس سرهما مرید و خلیفه شاه عبد الجلیل بن سید غیاث الدین ثانی است و در خدمت پیر خود سرگرم بود و اظهار عقیده چنانکه می باید می نمود و هر شب صحنک کهچری بر سر خود گرم گرم برای مشغلان و دیگر صوفیان خانقاه همراه شیخ خود می برد روزی شاکی شدند که یا پیر دستگیر تا کی این بنده از حرارت طعام می سوزد فرمودند تعلق مکنید که تو هم تارک مردمان خواهی گشت

اجر الا عز انچه نفس را نده بوده اند لظهور ربوبیت آنحضرت
ایشانرا الخلعت خلافت مشرف ساخته وجیری النقد انزر
بدست او نهاده رخصت بطرف الکلبیر نموده اند وفرمودند
که ازان مبلغ نگاه میش و ماده نگاه و گوسفند بها خریده
بشیر و حیوانات آنرا در لشکر حضرت غوث الاعظم
نگاه دارید و از شما را امر در طباخ حضرت غوث الاعظم
کردم و مردمان شما را طباخ حضرت غوث الاعظم خواهند
گفت وفات حضرت ایشان بتاریخ نهم ماه رجب
سنه ۱۰۰ وقبر شریف نیز در قصبه الکلبیر واقعست
زیارت و تبرک به شیخ عیسی سندی الهندی البراری المولد الجهانی
المعروف بالعشق الطاری القادری قدس سره نام والد او
شیخ قاسم بن یوسف بن رکن الدین بن معروف بن شهاب الدین
المولود فی الشجاعی الجندی است و مرید شیخ لشکر محمد عارف است
نقلست وصاحب عین المعانی که در سنه ۱۰ حافظ تصنیف کرده بعضی فواید بروی افزوده
اجمع نموده و در و نوشته که عروج روحی عبارت

از انست بعد از فنای اوصاف بشری و تخلق باخلاق
ربانی احاطه او بر عالم ارواح رو نماید و بدان احاطه خود را
عین عالم ارواح داند یعنی چنانکه وجود حق بتجلی ثانی
عین متعالی ارواح است همچنین سالک بعینه عین وجود حقی
در عین بعالم متعالی و ارواح متجلی گردد و اما عروج مثالی
عبارت از انست که خود را عین عالم مثال شمارد و بعبارت دیگر
که در میان عالم مثال واو بود از میان بر دارد و خود را
عین وجود مطلق انگارد که بصور مثالیه متجلی است و با اجسام
مرکبه لطیفه متجلی گشته اما عروج شهادی عبارت
از گشتن سالک و چهره او در عرش و عرش و در کرسی
و در افلاک و در انجم و در عناصر و در طبائع
طبائع مع انه لا امتیاز له فیه عنها و عن زبها بلکه خود را
متجلی باین اشیا در هر نظر بیت حسن خویش اندر وی خوبان
آشکارا کرده پس بچشم عاشقان آنرا تماشا کرده
یعنی هو شاهد و هو مشهود و هو آکل و هو ماکول و هو عاشق

هو معشوق و هو شارب و هو مشروب و هو اللامس و هو الملموس و هو فاعل و هو قائل بلکه یکی کرده رباعی لمؤلفه

همراه ترا بینم و همراه تراهم
سهو ترا دانم و هم یاد تراهم
آتش دلسوز ترا دیدم و خاک
هم آب تراگویم و هم باد تراهم

و ما احسن ما قال
پروانه چو در آتش افتاد سوخت خود را
گوید که انا الشمس بن ملک از زبان آتش و هم در کتب
مذکور منقولست که انسان از دو حال خالی نیست یا مظهر
و مظهر جمیع اسماء جمالیه و جلالیه باشد یا یکی از آن اسم قسم
اول انسان کامل و قسم دوم انسان ناقص و کامل هم
از دو حال خالی نیست یا تدبیر و تصریف همه عالم بشعور خود
میکند یا متجلی است فقط آنکه متصرف است آن را قطب
و غوث نامند و آن یکی باشد در همه عالم که بغیر تصرف او
برگی از درخت بجنبد و بی حرکت او ذره از جنوب نجنبد
و بعض مشایخ زان سند که هفت اقلیم را هفت قطب باشند
و آن یکی قطب الاقطاب باشد وفات حضرت ایشان

۲۵

تاریخ شانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دوصد و هفت
بظهور رسیده

ذکر شاه سراج الدین غوثی قدس سره ایشان از عمده
فضلای زمانه و در علم تجوید و قرائت یگانه بودند جلوه الله
نور السموات والارض هر دم بر ایشان متجلی بود
و بنور یسبح و ان من شیئ الا یسبح بحمده باطن ایشان
متجلی درس احادیث نبوی علیه الصلوات والسلام
میفرمودند اما در جمیع علوم عربیه یکی از استادان روزگار بودند
اکثر از اوقات تجلی حضرت الهیت در مظهر مشاهده
میکردند چندگاه بدیدار وی متلذذ می بودند تا سه روز
چهار روز میگذشت که نظر خود را از وی برنمی داشتند
و مع ذلک اگر کسی برای خواندن سبق می آمد تعلیم وی
میکردند در قصوری نمی آمد بکتاب نظر کرده شود خیال
در می آمدند که همه فضلا و علما بحیرت فرو میرفتند و در اشتغال
هیچ قصوری بلذت مشاهده راه نمی یافت بالجمله حالت باطن

ظاهر را وظاهر باطن را مانع نمی بود اما در کار دیوی تن دریغ
صاحب عظمت وشان ووقار بود واکثر از اهل قبیله وخو
ایذا میرسانیدند اما ایشان را هیچ پروای نمی بود رحمة الله
رحمة واسعة واز حضرت قطب الاقطاب نیز خلافت گرفته

مولانا اسحق بهروچی قدس سره مرید شیخ عبد الغنی بو
واو مرید بندگی شاه وجیه الدین بود ودر علوم ظاهری
دست تمام داشت وصاحب تصانیفات بوده وتصنیفا
آنحضرت در اکناف مشهور ومعروف است ودر خدمت
حضرت قطب الاقطاب محبوب الله اعتقادی بهم
رسانیده خلافت واجازت گرفت وبعضی از تبرکات
حضرت قطب الاقطاب نزد فرزندان ایشان بوده وفات
آنحضرت بتاریخ سنه
وقبر شریف در بندر بهروچ اندرون قلعه قریب
دروازه بکی در مدرسه خویش واقعست رحمة الله ع
رحمة واسعة شیخ ظهور الدین محمود شطاری مرید شیخ

الدول
فحسب التقرير

سبحانه او انشاء لالقوة تعطی وانا منعمة ربک فحدث وانا استراق النفس
نه اذا قال من سئل بالاضافة الى ياء المتکلم ارادت النفس ان تکون
قية بنفسها فی هذا الوقت وتعتز بهذا الدعوی ولذا کانت لظاهر
بو ذنا بالاعجاب ملکونه بحیث یوذن بالاعجاب من الاستراق لکنها
فعلية اد حية لم تطق ذلک واطاعت کرها کما هی شأن کلیتها والسر
فی ترقی ان ذلک لان فیه مجاهدة وهی تورث الترقی وهو ظاهر وعلی التقرير
ثانی ان القلب اذا فرح وابتهج بالوارد واشتغل بشکره کادت
النفس ان تتغلب وتتغیر کما سبق فغلب القلب ولم تستطع وکذا قول
بعضهم وهو الغوث الاعظم قدس الله سره کما هو المشهور قدمی علی
شیخ الاولیاء فانه قدس سره لما امر بهذا القول علی ما قیل کادت نفسه
قدس سره والکانت مطمئنة منقادة ان تاخذ حظها فان قوله قدمی
قدمی بالاضافة الى المتکلم محل خداع النفس ولو کان بامره سبحانه فان نفسی
ترکت الی شأن کلیتها الاصلیة ولم تتمکن منه وهی مجاهدة موجبة للترقی
وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والترقی الذی یناسب کونه قدس سره
بالنهاية الکمال فان السیر فی الله لا ینقطع ابدا والکمال قدس سره

في الترقي مع بلوغه غاية ما يبلغ وذلك ليس حاشا عند سواد ب في جنابه
الشريف بل هو كمال على كمال لكونه قدس سره محفوظا من النقص
في هذا الوقت ايضا لكونه قدس سره سكران بخمر الوصال والمشاهدة كيف اللهم
والامر [illegible] الله سبحانه باللطف والكرامة شيء تبيله [illegible] العارفون
ويسكرونه الواصلون لا يقال ان السكر حال غير المنتهين كما هو المشهور
لانا نقول الصحو والسكر [illegible] متعاقبان على السالك منتهيا كان
او لا الان السكر والصحو بالنسبة الى المنتهين غيرهما بالنسبة الى غيرهم
كما هو الظاهر على من طالع كتب القوم ويدل عليه ما وقع في القصيدة
المثنوية الى جنابه قدس سره سقاني الحب كاسات الوصال فقلت
لخمرتي نحوي تعالى [illegible] ان اراد بالقدم ليس القدم الذي هو [illegible] الزمان
بل الكلام كنوي والمعنى ان ادنى مرتبة قدس سره اعلى مراتب الاولى
وذلك كذلك قول بعضهم السرجت والجت وطفت في اقطار الارض
وقلت هل من مبارز فلم يخرج الي واحد فهذا القول [illegible] ذلك
ما سبق وفيها اشارة منه الى تفرده في وقته وهو ظاهر [illegible] الكل
عليه ذلك عليه اي كون كلمات المذكورة بظاهرها موزونة بالعجب

اگر ترسد بجه بام بپالیش سب آواز فشنم ها کهی بوسم کهی لیسم کهی بام دو بیا حسین را
مستو مگر نوای زاهد [illegible] کمن گفتم تو در پند از [illegible] خود چه یابی حال [illegible] را
وچون این دیوانرا حضرت زبدة المحققین سند العارفین شاه گلشن قدس سره
دیده وشنوده مخدوم زاده بدو رسش شعرا متاخرین چیزی باید گفت بود
در مذاق متاخرین سخن را آب وتاب پرورش ایشان داده و گفت
آنحضرت گذرانیده و اصلاح یافته و در عالم خیال دیوان دیگر ترتیب
وجه اشعار از آن نیز صورت ترقیم می پذیرد ع عالم تمکین بهار جلوه
رنگین دلیست ع لاله زاری سینه چون کوه از داغ ما ع دل گل کند
از گلشن بخود شدن عمر ابد ع خضر هر دید بجای سبزه از بستان ما
ایمنی [illegible] زنا غافل نمی باید شدن ع چرخ رد دارد دوش
خویشتن سامان ما ع دل در تجرد همه صحبت وجه جنگست اینجا
بگذر از کار دو عالم چه درنگست اینجا ع عندلیب نشود محو تماشا خمش
بوی گل همنفس تیر خدنگست اینجا ع اضطرابی نتوان کرد ره جرات
رگ برق لطیفه قافیه تنگست اینجا ع شور محشر بکمین نشه هستی دارد
خنده جام گل فتنه بجنگست اینجا ع بزم عشاق بود گرم ز آهنگ دگر

نکهت خوش الها نغمه چکیدست اینجا ٭ زخمی عشرت و عیش است دل غمزدگان ٭
شوخی نکهت می تپد فرنگست اینجا ٭ چه چشمی از قطع ره عالم
الفت تو مپرس ٭ کام در راه زدن رفتن رنگست اینی ٭ وله بسینه
داد در بابها با خطت دارم آشنائیها که بسبنی صفا زنارکی ٭
رنگ باراست روشنائیها ٭ جام کیستی نه است سینه من تا بدل
داده ام صفائیها ٭ ای چه دانی تو قدر الفت دل ٭ نازها دارد آشنائیها ٭
جبهه بست رنگ وهم را ٭ خوانده ام درس کهربائیها ٭ میزند بانک جلوه
طاوس ٭ بسم حالت خود نمائیها ٭ تا بدل نقش بست چشم کسی ٭ سکه
سینه کربلائیها ٭ سوختم از دغائی بد کهران ٭ جلوه‌ها داشت بیوفائیها ٭
وله مستی صد رنگ گلبازی ما برباب هوس ٭ غنچه سان از خنده لب
بستی درین محفل چرا ٭ دل زسرتاپای از جوش طپیدن گشت خون ٭
آب در چشمت نگردد جلوه دل چرا ٭ این بسمل چرا ٭ اگر دل
چشمی بزلف خویشتن پیچیده ٭ گره ای ظالم نکردی حل این
مشکل چرا ٭ وله موج حسرت میزنیم اما نمی جوشیم ما ٭ شکوه‌ها در زیر لب
داریم و خاموشیم ما ٭ می توان از نکهت صهبا سراغ از من گرفت ٭ از

از فراموش کشتگان آن لب نوشینیم ما ٭ عشق از ما جوش سر زد در رشته حیرت فکند ٭
با نگاه آهوی تصویر هم دوشیم ما ٭ وله گر نه استعداد باشد صحبت پاکان
چه سود ٭ کی کند آیینه گویا طوطی تصویر را ٭ پای در زنجیر حیرت رنگ بی تابی
نداشت ٭ بیکسی زر جنبش نباشد نغمه تصویر را ٭ وله شبنم بی تو باغ
عشرت جز طپش حاصل نداشت ٭ سیر از خود رفتنم چون
رنگ گل منزل نداشت ٭ وله شبنم آبی باک رنگ جلوه در محفل
نداشت ٭ شمع را دیدم که غیر از سوختن حاصل نداشت ٭ وله عشرت
خوبان نماید تازه زخم عاشقان ٭ خنده گلها نمک افشان ریش بلبل است ٭
ناله تا در دل گره باشد رم آرام نیست ٭ جمع خاطر در پریشان کردن این
سنبل است ٭ آب گردد دل که بندد نقش رنگ آرزو ٭ باده در مینا
تمنا موج خون بلبل است ٭ چاک دل عشرت فزود خاطر غمدیده بود ٭
سینه افکار آتش خانه رنگ گل است ٭ وله درین چمن که گل و خار را
یک آیینه است ٭ نظر ببند نمودن وبال گلچین است ٭ وله همچو بوی گل کسی
از سر من آگه نشد ٭ دامن افشاندم از گلشن که رم با محرم است ٭
بیش پای تو می باید گردن ٭ طوق قمری رکاب را ماند ٭ تا گل روی تو دید

بدیده کو ماهست ؛ اشک موج گلاب را ماند ؛ قامت تو عهد بخلعت تو رنگین ؛
مصرع انتخاب را ماند ؛ چشم از بسکه سوخت در شوقت ؛ غره دود کباب را ماند ؛
گر گریبان تو کشاده شود ؛ مطلع آفتاب را ماند ؛ دل که از معنی است خالی
حلقهٔ دامست و بس ؛ نیست خوبتر از صهبا سیه جامست و بس ؛
پخته میگویم سخن گر عاقلی در گوش کن ؛ میوهٔ باغ هوس گر بنگری
خامست و بس ؛ بی نوای رونق فزای نو عروسان چمن ؛ خندهٔ گل
برگ ریز سبزهٔ پامست و بس ؛ جوشش دریای سخن چشتی بود در خامشی
واعظ پخته سخن در بیخودی خامست و بس ؛ برگشا لب از تبسم
چین زابرو ها فزن ؛ گل توانی بود ظالم غنچه پیشانی مباش ؛ رشته
طول امل دار دکشید بها بگو ؛ در گلو زنار ای تو گر مسلمانی مباش ؛ خاک ریز
پا پش و سر وا رها بگذار ؛ بر کف پا میتوانی بود پیشانی مباش ؛ باش
سر گرم طپش سیماب وار از جلوه اش ؛ زینهار آئینه آسا لوح حیرانی
مباش ؛ چشتی آن عزت که در عجز است در شاهی کجاست ؛ تا توانی
مور شو محو سلیمانی مباش ؛ و آنحضرت ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده کشیده بودند چنانچه در اربعین یعنی در یکدو خرما کفایت مینمودند

و در سماع حالات عجیب و علامات غریب پیدا میشد اما بمقتضای
و تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب حرکت میکردند و بدن مبارک
از کشیدن مشقت ریاضت چنان زار گشته بود که از وزیدن
باد سخت همچو بید لرزان و همچو کاه افتان و خیزان میشد و اکثر اوقات
ذکر جهر خون از تن مبارک که تا زیر ازار کل بود و خشک گشته بود و چون
ایام وصال که الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب است نزدیک رسید
بشیخنا قطب الحق والدین قدوة المشایخ که برادر خورد آنحضرت بودند
سجاده عنایت شد و فرمان شد که درین وقت نزدیک من باشید
و وقتی که اشارت کرده شود در ان وقت کلمهٔ شهادت و یا کلمه لا حول
ولا قوة الا بالله بگوئید که این فقیر را از دل شده است که از این دو
کدام ملفوظ بود از هر دو سطر یکی اقرار کرده که بگوئید چون ایشان با جناب
بموجب فرمان عالیشان که امتثال امر او واجب و متحتم است
اقدام نمودند و بخدمت آنحضرت سر گرم بودند و نموده به بینند که
آن ملعون می آید چون آنحضرت بوجه فرموده بهیچ مشغول نخورند فرار میکرد
همچنین کرات و مرات همچنین مینمودند و سکوت میکردند و از هر جا که

روح شریف از بدن مبارک مفارقت میکرد متبسم می ساختند
که از بینی روح من تعلق گذاشت و کذلک از هر عضو که روح لطیف از بدن
باز ماند از دست مبارک اشارت میفرمودند و مشغول بجناب دوست
گشتند و بتاریخ هشتم ماه ربیع الآخر سنه شب جمعه قبل طلوع
الصبح سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار جان بجانان سپردند انا لله
و انا الیه راجعون و در احمداباد گجرات در پوره شاه پور در حاجی
در خانقاه والد خود برابر قبر والد خود جانب مشرق مدفون گشتند
رحمة الله علیه رحمة واسعة زاکیة و تحیة وافیة ما دامت الشمس طالعة و القمر
و عمر شریف سی و پنج سال و چهار ماه و مدت مشیخت ... تاریخ وفاته قدس سره
آفتاب برج عزت گوهر درج شرف ۞ قدوه ارباب عرفان مرشد
اهل هدایت ۞ چون ازین دار الوفا کرد رحلت سوی حق ۞ سال
تاریخش بر آمد این که بوده تاج چشت ۞ دیگر شکوه هدایت و ایضاً
آن قطب زمان که عارف کامل بود ۞ از دار فنا سوی بقا قصد نمود
مرشد الزاهدین الشیخ عبد الرشید ابن الشیخ قطب العارفین الشیخ
رکن الحق والدین چشتی قدس الله سره العزیز خرقه خلافت از دست

از والد خود داشت و در علوم ظاهریه درسیه و باطنیه موهوبیه و کسبیه دستی تمام داشت
و همه علوم از خدمت والد بزرگوار خود و برادر گرامی خود حاصل نموده و دیگر
برای استفاده آن رفته و طبع مبارکه او بسیار نازک بود و بسبب موزونیت
طبع چند اشعار باوقات مختلفه گفته بود یاران آنحضرت آنرا جمع نموده
دیوان مرتب کردند و آنرا نور البصر نام نهادند و این چند اشعار
از وست ۞ ای نظرگاه جلالت ۞ دل بی برگ و نوا ۞ فکر در راه تو
تنگ و سخن بی سر و پا ۞ تا بدل آتش شوق تو گرفتست مرا ۞
طبع چون غنچه بتصویر نمیگردد دوا ۞ وله نگر دارد خیال جلوه ات شب ها تمام
نفس چون غنچه میزدند در خود شمع محفلها ۞ وله سراپا آسمان
نیلگون گلپوش گردیده زبس از تیغ جوشش میزد خون بسملها
وله خنده گل صد نشان زهر دانه اشکم ۞ خاصیت جاهت نگر چشم
ترم را ۞ آشفته دلان تو بهم محرم رازند ۞ از نکهت گل پرس که یابی
خبرم را ۞ وله هستی گر مایل دلبردن شوریدگان ۞ غنچه سان
در زیر لب این خنده دزدیدن چرا ۞ نیست این آیین و رسم
اهل تمکین شوخ چشم ۞ همچو گل در انجمن بیهوده خندیدن چرا ۞

وله بهر پا جنونم حاجت زنجیر نیست؛ عرصهٔ تنگست عالم خوش برسوائی ترا
سبز گردیده است هر آهی که در دل داشتم؛ آنقدر کردم خیال
سرو بالائی ترا؛ وله دفتر نازک ادائی خوانده ام؛ بیت ابروی تو
کردم انتخاب؛ وله نه شبنم است که بینی بلاله و نرگس؛ ز درد داغ
کسی کرده اند چشم پر آب؛ وله خستهٔ سنبل از پریشانی زلف
کست؛ غنچه خون از گوشهٔ دستار او است؛ وله نیست در بند
لباسی خاطر آزادگان؛ سرو را یکجامه تا عمری کفایت میکند؛
وله نگه از شوخی جلوه سامان کرده می آید؛ که گل از باغ برون
چهره نهان کرده می آید؛ وله بهار اشعار رنگینت گلستان کرده عالم را
قلم از دفتر گلگشت ایران کرده می آید؛ وله بهار عشرتم از درد
خوش شکفتنها؛ برنگ غنچه با صد چاک دل خندیدنی دارم؛ وله
شب ز شوق سر زلف سخنی سر کردم؛ کارهای دل
دیوانه چه ابتر کردم؛ وله لاله از حال من خبر دارد؛ که شهید خدنگ
مژگانیم؛ و او را در سلوک و تصرف جذبهٔ قوی دست داده بود
و طریقهٔ عجیب و حالت غریب داشت و از سوختگان پروانهٔ احد بود

شمع احدیت بوده و جواهر مضامین توحید را چنان در رشتهٔ نظم
منخرط گردانیده و رموزات و آداب این قوم را چنان ادا نموده
که شیفتگان و زخم خوردگان حضرت ذات را از خویش میرباید
و از صحو بسکر می برد و از سکر بصحو می آرد و این اسم چند ابیات
از آنست: شه صحبت صاحبدلان رونق ورای خمهاست؛
اینقدر وارستگی ای شوخ بی پروا مکن؛ وله خاموشی
صاحب شکوهانرا ادای دیگر است؛ همچو گل در انجمن ای گلبدن
لب وا مکن؛ وله خوش آن کز انجمن در خلوت کاشانه ام آئی
نهان همچون نفس در سینهٔ اندرخانه ام آئی؛ اگر از ظلمت
هستی برائی در رائی؛ شناسی خویشتن را گر تجلی بین؛
تکلف بر طرف بی باک گویم؛ اگر بیرون ز خود آئی خدائی؛
وله چون کوه هستی موهوم دک شد؛ بچشم اهل معنی گرد نمک
شد؛ دگر از هستیش نتوان اثر یافت؛ نمک شد
هر چه در کان نمک شد؛ در ایام مرض آنحضرت عزیزی
برای عیادت آمد دید که ضعف غالبست و بدون عصا گشت کردن

نمی توانستند آن عزیز گفت سبحان الله ضعف بسیار غالب شده است
و احتیاج بعصا افتاده بداهته در جوابش فرمود این ابیات
بیت بود س ناتوانی چو کرده تدبیرم پیر ناگشته و عصا گیرم
نقلست
بعد ازان در عرصهٔ چند روز صاحب فراش شد و بتاریخ
ششم ذی قعده عمدة المشائخ فرموده سنه [illegible] در ذی [illegible] رحلت
نمود بیت انا لله و انا الیه راجعون فقیر بعد از نماز و فقیر یکی
در احمد آباد گجرات در پوره شاه پور در مقبره حضرت قطب الاولیا
و الحقیقت رحمة الله علیه رحمة واسعة و تحیة زاکیة عمر با چند کسی
از یاران نشسته بود دران میان شیخ شهر الله پسر شیخ
حبیب الله نیز بود و برادرم شیخ عبدالرشید مریض بود و امید
از زندگانی منقطع شده بود و میان محمد عاشق رحیم زاده که در
چکله شاه پور نشسته بودند ناگاه چند بادام [illegible] را دادند
تا گلهای خوشبو آورده داد محمد عاشق آن گلها را بوی کردند
بعد ازان خود دستان بر زمین غلطیده گلها بر سینه خود نهادند
و مانند مرده چشم بسته و هر دو دست بر سینه یکدیگر نهاده

تا دیری ماندند بعد ازان برخاسته بطرف شیخ شهر الله متوجه شده
دست بسوی ایشان دراز کرده این لفظ بر زبان راندند الوداع
الوداع یا ماه ذی القعده القعده و بدست خود اشارت بسوی شیخ
شهر الله کردند چند بار پیوسته این سخن میگفتند فقیر و دیگر
یاران را در خاطر گذشت دل خطور کرد که برادرم شیخ عبدالرشید
مریض است وقت وی رسیده است باز در دل این فقیر گذرید
که بطرف شیخ شهر الله نظر کردن و بدست اشارت کردن
چه سبب است چون شب گذشت روز شد و این فقیر دران ایام
همه شب بیدار بودی و بعد طلوع آفتاب بخواب میرفتم وقت
ضحی برخاسته نماز ضحی میگذاردم و بعد از نماز ظهر باز اندکی
بخواب میرفتم الغرض چون وقت ضحی شد شیخ علاء الدین
پسر شیخ علم الدین که از یاران و رفیقان این فقیر بود آمده
دست بر دروازه حجره زد فقیر از خواب برخاسته برجسته
دروازه کشاده بیرون آمد شیخ علاء الدین گفت آن شیخ
عزیز الله فوت شدند برای فاتحه پیش شیخ شهر الله باید رفت

ذهن این فقیر ر شخصی دیگر که او هم شیخ عزیز الله نام داشت
شیخ علاء الدین گفت نه شیخ عزیز الله پسر شیخ حبیب الله فوت شد
و شیخ شهر الله برادر ایشان ماتم کرده اند و مردمان قبیله او گرد
جمع شده اند فقیر گفت اندکی توقف کنید تا نماز ضحی گزارده
نزد ایشان روم این فقیر وضو ساخته نماز ضحی ادا ساخته گزارده
با شیخ علاء الدین و دیگر یاران نزد شیخ شهر الله رفت
شخصی خطی آورده بود در آن نبشته که شیخ عزیز الله ایستاده
تکبیر عمامه می کردند ناگهان آهوی از صحرا در لشکر افتاد مردمان
برای شکار در پی او دویدند آهو گریخته نزد شیخ عزیز الله آمده
در میان هر دو پای ایشان خزیده بیرون رفت و از شاخ
آهو ران شیخ عزیز الله شکافته شد یک روز زنده ماندند دوم
روز فوت شدند و آن ماه ذی القعده بود و فوت شیخ
عزیز الله در شهر او بود که مقدار هفتاد کروه از احمداباد
واقع است و لهذا رخنه روز شیخ عبد الرشید برادر من جلد
تاریخ بیستم ماه ذی القعده فوت شده اند و چون فوت

مکتوب عنایت اسلوب آن مقناطیس القلوب و الابصار جمال آل علی کرار
غیر فرار امیر سید رحمة الله جمال ابن علیخان بها الدین نور غرة و خلد ظله
بدین پریشان وقت ضایع روزگار و سرگردان شاه راه انتظار
پرتو اقبال در انداخته بیت الاحزان دل حزین را رشک فردوس برین
ساخته و این خاک نشین کوچه مذلت را سر بر فلک عزت افراخت
ع چه فرخ بود پیکی کامد امروز ❊ که فرخ شد مرا زو طالع و روز ❊ بدبستم
نامهٔ کز دلستان داد ❊ نه نامه بلکه دستنویس جان داد ❊ خطش هر یک
که از من جان و دل خواست ❊ مگر زان زلف کج به نسخه راست ❊ لله الحمد
این سخنان را ایشان پیشینیان قلمی نمود و الا سخن آنست که وقتی
از چشم قلم برون تراویده بود ❊ تا نامه کی شود تسکین مشتاق ❊
به مهتاب از کی تشنه شود سیر ❊ آه آه چه گوید و چه تواند گفت
و چه نویسد و چه تواند نوشت از دست محنت فراق و سده الم اشتیاق
آن مجموعه مکارم اخلاق و دیوان مراسم اشفاق چها کشیده
و چها بکشد و چها دیده و چهای بیند ❊ ذوق الطاف تو کاش
می یافت دلم ❊ یا دهر لطف تو اکنون سبب صد الم ❊

هر چند که دل غمدیده و جان جفا کشیده بمطلوب جمال و ملاحظه خیال
همت میگمارد و با حضار صوری تصور آن بی مثال اشتغال دارد
چنانکه عبد المومن گفته است رحمة الله علیه ع برده خیال کاکلت
رفته بکنج خلوتی ع با مژه شانه میکنم زلف شب دراز را
اما تسلی بتصور و خیال ذات ذره هائی جلال افتاب نیست هرگاه
که زلال وصال تعطش این آتش آشامان تلخ کام فرو نتواند
نشاند خیال را چه مجال باشد ع لو کان غیری یکتفی بخیاله فانا الذی
لا اکتفی بوصاله لا حول و لا قوة الا بالله مطلب آن بود که در کلام
در مبارک آنکه در غایت نامه مندرج بود که خداوند تعالی از بعضی
امور نامشروعه کرامت فرموده است بنویسید و شکرانه حضرت
صمدیت بر توفیق خیر که بآن را در بجان رایر بلکه بمراتب ازین
خوشتر داده بجا آرد و استقامت آن الحضرت او تعالی سپارد
همگی همت و تمامی نهمت صرف راه محبت و موافقت الهی نماید
و آن بحقیقت منحصر در متابعت حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه
و آله وسلم و ایشان خود فرزند آن سید انام الله علیه و آله الصلوة والسلام

سنه ۹۸۵ ... [illegible]

<del>در بیاض ... </del> در صحن مسجد که در احمد اباد نزدیک
دریچه حلیم مقابل پول چهپ وار مدفون گشته رحمة الله علیه رحمة واسعة
شیخ محمود بن شیخ جمال الدین چشتی قدس سره مرید و خلیفه
حضرت قدوة المشایخ شیخنا الشیخ حسام الدین چشتی
جامع بوده میان علم شریعت و طریقت و خدمت حضرت
قدوه و میان حمد جامع مذکور تحصیل علم نموده و چون او را اشتیاق
اینقوم پیدا شد بخدمت سامی حضرت قدوة المشایخ رجوع آورد و بوقتی که علم
سلوک و توحید را اهل او افاده میفرمودند بتقریر در پوست آنحضرت
بنظر تیز بردی بکرستند و فرمودند که ترا با این علم چه نسبت از ان پس
او مطالعه کتب این قوم را لازم گرفت و اکثر اصطلاحات
و مراتب حفظ نموده که وقت میرسید دیده جاکه جائی تقریر در آید آری
بسیار آنحضرت نظر رحمت و شفقت در روی نگریسته
و از کمال شفقت فرموده که تو هنوز لایق خواندن این علم شده ای
بیا با تو دریغ داشتند دریغ است بعد از ان از هر چه ادراک
بتدریج افاده میفرمودند و اشتغال خاندان علیه مشایخ چشتیه
فرموده

مرتب بروی اتصال کرده در ریاضت فرمودند او همگی همت و مامی همت
خویش را در سلوک مصروف گردانید و چنان مجاهده نمود که از ابراز
خویش فانی گشت و از دنیا و مافیها تبرای کلی نموده در باطن روی آورد
و سه اربعین یکی بترک طعام قلیل و دیگر ازان به ترک طعام کثیر
و سیوم به ترک بالکلیه اختیار کرده بجز قطره آب و مغز
در اربعین سیوم افطار میکرد و بسیار لاغر و نحیف گشت و کشف و کرامات را
ظهور کرد دید و بعد بزیارت تربت حضرت قطب المشایخ خواجه
بزرگ قدس سره و حضرت قطب الحق والدین بختیار و حضرت
سلطان المشایخ و حضرت ذو حقیقت عزم نموده مدة مدید
در سیاحت و میبود و بعد ازان بطرف حرمین شریفین زاده
بطواف بیت الله و بزیارت روضه منوره خواجه عالم صلی الله علیه
و علی آله و صحبه و بارک و سلم رفته مشرف گردید و یکی از افراد
این قوم گشت و بار دوم نیز بطرف حرمین شریفین رفت
و بملک شام رفته بطواف اکثر قبور انبیا و بزیارت بیت المقدس مشرف گردید
ازانجا چندی با دبیعت نمودند تا زار ازانجا بمدینه منوره علیه
مردمان

الف الف صلواة والتحیة و علی آله السنیة واصحابه النقیة مراجعت نموده
سکونت اختیار کرد و درانجا علم سلوک و تصوف بیان کرد و نه رسایل
حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی قدس سره را که فارسی بودند
معرب گردانید و بعبارت فصیح که هیچ شائبه تعقید درو نبوده و علم الرسوم العربیة
که از اوراد مشایخ ماست آنرا نیز بعبارت عربی تصنیف کرده تالیف
نموده و قصد تلخیص احیای علوم الدین داشت و قدری ازان نوشت
و احتمالست که ناقص ماند و با تمام نرسیده و اکثر اوقات ازانجا
عرایض بخدمت سامی میفرستاد ازانیان یکی آنست که بعضی بدستخط خاص خود
تحریر نموده و بعضی بقلم دیگر کس منه انشاء الله تعالی الی الهند
احمدآباد المحروسه بتشرفه بلثم انامل الاستاذ العارف بالله
سیدی حسام الدین الشیخ محمد فرخ اعلی الله مقاماته سلمه الله تعالی
اللهم انا نسالک بسلطان جلالک الاکبر و باسمک الاعظم
الذی یسجد له کل من اهل ذکره و بحبیبک سید الخواص و باصحابه اهل الولایة
والاختصاص و باله اهل الود والصفا و تابعیه اهل الصدق
والوفا ان تمد علی کافة عبادک ظل فیض جودک و امدادک

بوجود الاستاذ الاعظم والملاذ الافخم شيخ مشايخ الاسلام
سيد الخاص منهم والعام خضر السالكين ومهذب المريدين
وموصل الطالبين العارف بالله والدال عليه والموصل الى الله
والهادي اليه سيدنا ومولانا واعلانا واغلانا الشيخ حسام الدين
امدنا الله بامداداته ونفعنا ببركاته ولازالت علوم انواره علومه
يستضئ الرائح والغادي وانواره فهومه يقتبس منها كل مسلم
وليشرق بها كل نادي بعد تقبيل الاقدام واهداء اشرف
السلام ورحمة الله وبركاته عليكم وعلى كافة من يلوذ بجنابكم
فالحقير في بلد الرسول مقيم على ما تعهدونه ونظركم عليه هو المامول
والمرجو من جنابكم العالي توجهكم بالهمة العلية اليه ليكون
من العارفين به الواصلين اليه ووظيفة الدعاء الحقير لكم عليها
ملازم وصورتكم الشريفة دائما في جميع جوارحي وبين عيني لا تنفك عني
ابدا ورضاكم هو المطلوب في كل زمان فلا تنسونا فكم وان
تنوب عن الاوطان والسلام من عبدكم ابراهيم ورجوا
توجهكم وحلول نظركم وها نحن يا سيدي مجاور لسيد الانام

ومصباح الظلام الى ان يأتينا الحمام وصلى الله على سيدنا محمد
في ٥ ش ١١٧٥ سنه والمرجو من جمال حضرتكم ابراهيم ان يبلغ التسليمات
التامات والتحيات الوافيات الى حضرت سيدنا ومولينا
الشيخ ركن الحق والدين سلمه الله وحماه والسلام على كل
من سال عنا من الاخوان والاحباب وان يكون هذا التشرف
من الزعفران وغيره الذي ارسلته مع مصحوب السيد الجليل حامد
سلمه الله مقبولا انهوا المملوك الشيخ محمد ابن جمال الكرا الچشتي
عفا الله عنه ونقش خاتم وي محمد صل على محمد وفات وي
بتاريخ بيست پنجم از ربيع الاخر سنه يكهزار ويكصد وهفتاد وشش در مدينه منوره على صاحبها الصلوات
والسلام والتحيه وعمر شريف وقبر شريف
لكن بابا ان حضرت قطب الواصلين الشيخ يحيى الچشتي المدني است قدس سره گرديده
شاه ابو محمد چشتي قدس سره مريد حضرت قطبي صاحب سجاده
حضرت صاحب از سيد محمد گيسو دراز و شيخ نجيب الدين ناگوري
منسوب كه اين بنده حضرت ايشان را ديده بود زياده از چهل
صائم الدهر وقائم الليل بود تمام روز در حجره ميبود ودميدنت

و بعد از سنوات بسیار دو با آینه گان صحبت میداشت مقدار ... یک چهار دنیم گهری

شب گذشته بعبده در آن حجره می بست تا شب دیگر همبرین

منوال میگذرانید در تمام شب و روزی مقدار یکگهری تکلم مینمود

والا خاموش می ماند وفات وی روز شنبه بعد طلوع

آفتاب بتاریخ هفتم بیست و هفتم در ... بیست و هشتم ماه ربیع الاول

در مسجد حیدرآباد واقع شده و الآن که سال یکهزار و یکصد و

پنجاه و شش بوده سی سال شده که فوت کرده باشد

و قبر وی در حیدرآباد نزدیک کوشه محل واقع شده رحمة الله علیه

شاه شریف کشمیری قدس سره مرید و خلیفه شاه نظام الدین ... ایکاباد

در روز دوشنبه مجلس سماع اختیار کرده بود و در عین سماع

از مجلس برخاسته و حق حق گفتن گرفتی و چرخ زدی مریدان وی نیز

همراه وی رقص میکردند و چرخ میزدند اگرچه عوام بودند و جهت

و استعداد سلوک نمیداشتند و اطاعت او در السعادت خویش

دانستندی و فرزندان وی خود را الجبی و شهری منسوب میسازند

و این چند بیت از اشعار از دیوان جبی رحمة الله علیه نقل کرده شد این است

نه حب کار در بتخانه لنب ترک فلان ابن فلان باید کرد

وله ایکه بهشتی برین بی تو عذابم عذاب آتش دوزخ

... با تو کلابم کلاب گر پی شوقت چه کرد زخمی زد وقت

چه کرد دیده پر آبم پر آب سینه کبابم کباب هر دو جهان را

لب کرده ام من یکنظر آمده اند نظر جمله سراپا ام سر

سید از بحر عشق هر جمع من بحر عشق آمده ام چون حباب

میکدرم چون حباب جبی بیچاره بین اشک فشان زیر باب

کرده زراعت جنس روزهات طعام و شراب نقلست که

هندوی بود و بمجلس وی می آید اتفاقا آنکس مسلمان شد حضرت

ایشان دختر خویش را بنکاح کرده دادند حضرت دیگر وفات وی

بتاریخ شب بیست و هفتم ماه رجب در سنه یکهزار و یکصد و

هفتاد و هشت در عمر نود سال و قبر شریف در اورنگاباد دکهن

در رفعت رحمة الله علیه رحمة واسعة سید منصور المشهور

به پیرکیدکه رحمة الله علیه مرد ظریف و خوش مزاج و

زنده دل بود و با دوستان خود لطیفه و ظرافت پیش می آید

روزی یکی از یاران دی گستاخ نمود و گفت که چون شما بمیرید
یاران را اگر در خنده آرد فرمود که هیچ غم مخورید که ما پیش از مرگ خود
شما را خواهیم خندانید چون وقت وصال قریب شد
در پای خود دار دیوار نهاده بخشیدند و جان خود به دوست
حقیقی سپردند وفات ایشان بتاریخ چون یاران در وقت
دفعت **در قبر شریف** در توده شاه نور و نعش غسل
بر تخته نهادند و خواستند که پای ایشان از آن وقت راست کنند
باشند که راست کرده ایستاده شدند و چون سر ایشان را اگر فتند
پای ایشان بالا شدند در آن وقت یکرم دمال خندیدند
~~در توده شاه نور دفن کردند و قبر ایشان~~
~~به سرکه که مشهور گشت و مردمان از آن کرده ... در~~
~~که در قبر شریف است ... آن ... گشت~~
و پنجم **نقلست** که روزی چند درویشان بخدمت ساقی ... آمده
آمدند پیش آنحضرت و هر کدام موجود نموده در فکر بودند که
زنی بخدمت آنحضرت آمد و حرصه گشته نمود و ناله آغاز کرد که

بسیار میکردم
وجو
سه روز هست که پسر من غایب شده است و جست
امامی یافتم شیخ فرمودند مان بار دختن و شکرد از چه که
از لوازم در دشت لنت و یک کد که باری آن زن قبول نمود
فرمودند برو در خانه خویش فرزند تو آمده باشند آن زن
خویش آمد دید که فرزند او حاضر است تعجیل تمام اکر که از او
تو را رسانید شیخ کند دری فراز کرده و به ایشان الحمد
آمده بود خود امید و کد که را بر درخت املی بست و از آن روز
باز به بیر کد که مشهور و معروف گشت و ایشان در عصر حضرت
قطب الاولیا بودند وصال آنحضرت بتاریخ دهم ماه
ذی حجه و دفعت **در قبر شریف** مابین شاه نور و میرزا انور
رحمة الله علیه رحمة واسعة و تحیة راکیه **حضرت شاه عبد الرسول**
نقشبندی خداوندا رحمة الله علیه نسبت حضرت ایشان ... یکی از شیخ جلال الدین
نقشبندی و دیگر از شاه اسد الله نقشبندی **نقلست** که هر کس
برای ارادت پیش آنحضرت آمدی انگشت مبارک را بر قلب وی
می نهادند آن وقت قلب او الله الله میگفت و بحرکت می آید

که چون کسی پیش آنحضرت آمدی از وی میپرسیدند
که چه چیزی میخواهی عرض میکرد که میخواهم مسوده بچه نیت میخوانی
گفتی تا وظایف و دنیا را گرد آرم فرمودندی نخوانی که علم الهی
بتمامی حاصل خواهی نمود و اگر میگفتی بنیت برای خدا میخواهم لا
فرمودندی که علم را الحال خوانند و ترکی آن فرمودی که اهل زمانه
بسیار نفیس الحال هست شده بوده که یک روز در [illegible]
قاضی محمد محبوب [illegible] الله بعد از او [illegible] بنده [illegible]
او عبد الجبار بعد حضرت محبوب الله خادم ماند گفت که در
خانه از طعام چیزی نیست باید خادم گفت که تا [illegible]
خانه خود [illegible] نیست و در خانه محبوب الله [illegible] بعد حضرت
محبوب الله [illegible] گفت ای [illegible] برای مهمان [illegible]
بنده [illegible] داده
خدمت
وجیه سید ابی صالح عرف شاه عبد الله قدس سره شرف ارادت
[illegible] و نعمت از شیخ وجیه الدین چشتی که از فرزندان آنحضرت و
[illegible] المحبة بوده اند [illegible] داشتند و آنحضرت از فرزندان حضرت
[illegible] قطب الاقطاب غوث الصمدانی بوده اند و شجره آنحضرت

بواسطه شیخ وجیه الدین مذکور بحاجی سراج میرسد نقل است که آنحضرت
دهلی الاصل اند و مردی ظریف و خندان رو بوده اند و کاسب
دست عمل بوده اند و یکی بجای ازار می بستند و یکی بر دوش می انداختند
و برهنه پا و برهنه سر و برهنه تن می بودند و در [illegible]
پیدا کرده بودند و صاحب ذوق و حال بودند و سماع را
بسیار دوست میداشتند و از منکران وی منکر تمام بودند
از اهل بدع متنفر بودند [illegible] و از تارکان سنت
صلی الله علیه و آله و سلم و التحیه میرنجیدند و وقتی که بخانقاه حضرت
قطب العاشقین تشریف آوردند بنده بملاقات سعادت آیات
ایشان مشرف شده و به تعلق تمام بودند و هیچگاه از الطاف
دنیویه مشغول نگشته و آنحضرت بوقت صبح کاذب خنده
کرده بود از زهد [illegible]
کم بوده اند و با زهد و جهد که ایشان را [illegible]
و هر که حاضر شده [illegible] وصال آنحضرت تاریخ روز
سنه [illegible] در جامع احمدآباد واقع شده

وبطرف ... با حضرت سلطان احمد مدفون گشتند رحمة الله علیه
نقل است که یکروز پیش حضرت قطب قاضی محمود محبوب الله
یکی جماعة و در آن جماعت یکصد و پنجاه مرد بود
دیگر صد و پنجاه عورت بود و دیگر از پسران و د
ختران او بسیار بود و عرض کرد که ما یاران گرسنه ایم
که ما را طعام بخورانید و در آنحال پیش حضرت قطب
چیزی نبود که او را بخورانند مگر یک خادم بعد از
خادمان او که نام عبد الملک بود پیش حضرت قطب حاضر
بود پس او را گفت که در خانه شما چیزی هست که او را
بخورانیم خادم گفت که یک مشت برنج موجود است
دو مشت ... پس حضرت قطب خادم را گفت بیار آن خادم
برنج بیاورد بعده محبوب الله هم آن جماعت میگفتند که یا
محبوب الله که این یک دو مشت برنج یک کودک را پس نشود
مایان ندا ... باز حضرت قطب همان خادم را
گفت که دیگدان بیار آن خادم دیگدان بیاورد بعده حضرت
قطب به دست خود برتنه در نهاد و خادم را گفت